از نشرات شعبه تاریخ
نمره عمومی :

نمره : (۳)
(۱۶)

بگرام

تألیف

احمدعلی «کهزاد» مدیر شعبهٔ تاریخ پښتو ټولنه

از شعبهٔ نشرات نشر شد

مطبعه عمومی

فهرست مندرجات

نظر به تقاضای وقت زمانی حاکم نشین ـ مدتی مرکز ولایت
وبیش از ۶۰۰ سال تا زمان شیوع دین مقدس اسلام پایتخت
شاهی وامپراطوری «آریانا» محسوب میشد .

صفحات چندی که بعد از مقدمه می آید مظهر یك رشته
افکار پریشانی است که حین حفریات پار سال چیزی از زبان
بومی ها وچیزی از روی آثار مکشوفه وقسمتی هم از ماخذ
قدیم گرد هم جمع شده وامید مورود بادرا گندگی که دارد
جسته جسته بعضی دقایق حیات دونیم هزار ساله این شهر باستانی را
بنظر خواننده گرامی تصویر بتواند .

« کهزاد »

بگرام

فصل اول

وضعیت جغرافیائی طبیعی

نام ـ موقعیت ـ آب و هوا ـ آبیاری و زراعت ـ اهالی

* * * * * *

بگرام در عرف امروزی ما به موقعیت شهر قدیمی نسبت
میشود که مورخین چینائی به اسم ـ «کی پانس» یا «کی پن»
وجغرافیه نگاران یونان و رومن بنام «کاپیسا» یاد نموده اند
واز «۱۵۰ ق م» تا «۴۷۵ ب م» مدت تقریبا (۶۲۵) سال
پایتخت شاهی و امپراطوری افغانستان بود .

بلکه امروز نام کابل به خود پایتخت و با مفهوم وسیع تر
اقلا سه کوهی اطراف خود را هم در برمیگیرد همین طور
کلمهٔ «کاپیسا» به پایتخت و در علاوه به معنی جامع تر به تمام
جاهائیکه کوهدامن ـ کوهستان ـ دره کوهستان و [illegible]

کوهستانی قشنگی محدود است اطلاق میشد .

« بگرام » نام فعلی « کاپیسا » کلمه ایست سانسکریت و در اطراف آن مورخین چنین اظهار نظریه نموده اند :

کپطان « کننگهام » انگلیس در کتاب « جغرافیای قدیم هند » می نویسد که : کلمه « بگرام » اصلاً « ویگرام » است . « گرام » درسانسکریت « شهر » و « وی » حرف تعریفی است که شهر را خصوصیت و افضلیت میدهد ومعنی کلمه مرکبهٔ « ویگرام » شهر مهم — مرکز — « پایتخت » میشود .

« مسن » انگلیس می نویسد که : بگرام عبارت از « بیگ رام » است . « رام » درسانسکریت « شهر » و « بیگ » در ترکی « خان » را گویند ومعنی مرکب هردو « شهر خوانین » « شهر نجبا » میشود .

از طرف دیگر « رام » درسانسکریت وحتی بزبان اهل هنود حاضره « خدا » است واگر « بگ » بمعنی (باغ) یاعین همین کلمه « باغ » فارسی باشد که « غ » آن به « گ » مبدل شده باشد معنی کلمه مرکبه « با گ رام » یا « بگ رام » « باغ خدا » میشود.

قرار تعبیر مولانا یعقوب حسن خان معاون شعبه تاریخ بگرام اصلاً « بالکهه گرام »بوده وتشریح آن قرار آتی است :ــ

« بالکهه »ابتدا درسانسکریت (بچه) معنی میداد وبسان آهسته آهسته معنی « مرید فقیر » را نیز حایز شد چنانچه « بالکه » در عرف امروزی ماهم حابز همین معنی میبا شد . کلمه « گرام » درسانسکریت وحتی در نورستانی ــ یشه ئی ــ وبنجابی بمعنی قریه بوده است . بهاین ترتیب معنیاسم مرکب « بالکهه گرام » (ده مرید ها) با« قریهٔ راهب ها » میشود چون بگرام درعصر بودائی دارای معابد و استوپه های زیاد بود شاید بواسطه تجمع راهبین بودائی وبالکه های ایشان مصداق این نام قرار گرفته باشد . بالکهه گرام آهسته آهسته تغیر کرده « بلگرام » شده و بالاخره شکل آسان تر « بگرام » را اختیار نموده است با گفته نماند که « بلگرام » نام شهری درهند نیز میباشد »

امکان دارد که اسم بگرام از کلمه« بهگوان » هم آمده باشد «بهگوان » درسانسکریت « بخت دهنده »وخدارا گویند .

درزبان روسی « بوگ » یا « بوژ » خدا معنی دارد لذا میتوان ار کلمه « بوگ ـ گرام » یا باحذف یك « گ » از کلمه « بوگرام » معنی « ده خدا » گرفت.

« بهاگ » درسانسکریت « بخت » و« گرام » قریه را گویند وچون در اجتماع این دو کلمه دو (گ) پشت هم میآید باحذف یکی آن کلمه « بهاگرام » بدست میآیدو « قریه بخت » معنی میدهد.

« رام » یکی از شهزادگان وپهلوانان افسانه ئی هند نیز میباشد واگر کلمه « بهاگ » بمعنی « بخت » را به آن وصل کنیم «بهاگ رام » میشود وازان معنی « بخت رام » می برابد.

خلاصه بگرام بمعنی « پایتخت » یا « شهر نجیب » یا « باغ خدا » یا « قریه‌راهب ها » یا « قریه بخت » هرچه باشد اسم خوبی است وبکمال خوبی به موقعیت این نقطه مهم مناسبت دارد و چون بگرام از یکطرف مدتی پایتخت شاهی و امپراطوری افغانستان قدیم یا « آریانا » و از طرف دیگر یکی از مراکز مهم بودائی بود از نقطه نظر تشکیلات مملکت

داری کلمه « وبگر ام » و از لحاظ جنبه مذ هبـی کلمه
« بالکهه گرام » وجه تسمیه آنرا خوب تر شرح میدهد .

چون مورخین یونانی رومن و چینی از ین نام ذکری
نکرده اند گفته میتوانیم که درقرون قبل از مسیح و ٥ ـ ٦ قرن
اول ین نام وجود خارجی نداشت واحتمال زیاد میرود که از
یادگارهای عصر برهمنی قرن ۷ و ۸ مسیحی باشد .

از نقطه نظر جغرافیائی کاپیسا بامعنی جامع خود عبارت از
جلگهٔ حاصلخیز و فراخ مستطیل شکلی است که شمالا جنوبا
صد کیلومتر طول وشرقاً غرباً ٥٠ کیلومتر عرض دارد وطرف شمال
آنرا دره های شاخهٔ پربرف هندوکوه وسه طرف دیگرش را
کوه های سیاه احاطه نموده است . از دغمان تا سالنگ تبع
کوهستانی که حدغربی جلگه کاپیسا رامحدود میکند یک سلسله
دره های کوچك زیبا ـ بامیوه ـ پرجمعیتی دارد که یکی در
قشنگی از دیگری ممتاز است و روی همرفته مجموعهٔ تمام آنرا
از بهترین گردش گاهای کهستانی قشنگ دنیا است .

همین طور درامتداد حصار شمالی آن از گل بهار و ده ..

سالنگ گرفته تا کوه های «عاشقان» نجر اب در سـ یهٔ تیغهٔ
پر برف و بلند« هندو کوه» و «میان شاه» یك سلسله دره های خوش
آب وهوا ویکقطعه باغ و تاکستان وسیعی افتاده که تـا چشم
کار میکند افق آن سبز میز ند .

تنها بطرف شرق وجنوب شرق که شاخه کوه صافی حد
آنرا معیین میکند این جلگه قشنگ خشك افتاده و بگرام فعلی
هم جزء آن میرود وعلت این امر فقط خشك شدن جویهـا
آبیاری قدیم میباشد .

چون دراوائل این جلگه قشنگ به اصطلاح علم طبقات
الارض« ته تشت»(۱)بودبامرور زمان مرسوبات رودخانه های
خروشان غوربند ـ شتل ـ پنجشیر ـ سالنگ وغیره رود بار
ـ هائیکه از دره های کوچك از شمال وغرب درآن میریزند
آنرا به تدریج پر کرده و بشکل جلگه حاصلخیزی درآورده اند .

کاپیسا به معنی محدود ترکه عبارت از موقعیت شهر قدیم
باشد وکلمهٔ بگرام امروزی مفهوم آنرا در بر میگیرد در

---

(۱) ته تشت به اصطلاح طبقات الارض زمین چقوری را گویند
که به تدریج از مرسوبات رودخانه ها برآمده وبشکل جلگه درآمده است.

گوشهٔ شمال ـ شرقی این مستطیل بزرگ افتاده و بصورت دقیق تر حدود چهار طرف آن قرار ذیل است : ـ

بطرف شمال مجرای رودخانه پنجشیر ـ بطرف شرق باز رود پنجشیر وقسمتی از کوهای صافی ـ بطرف جنوب سلسله کوه‌های صافی ـ بطرف غرب یکدسته قلعه هائی که بگرام را از چاریکار وسرك عمومی جدا میکند .

فاصلهٔ بگرام ازکابل ۶۰ کیلو متر ـ ازچاریکار هشت کیلو متر ـ از جبل السراج ۱۵ کیلو متر است . بگرام از نقطهٔ نظر اداری مربوط حکومت کلان چار یکار ومتعلق علاقه داری «جان‌قدم» است که ازخرابه های بگرام یکسنیم کروه بطرف جنوب‌غرب افتاده واین‌علاقه داری تمام احاطهٔ دور ونزدیك بگرام را که بنام «خواجه خضری» یادمیشود اداره میکند بگرام بعلت کمی آب مانند حاشیه اطراف خود ریزه کوهستان ، کوهستان وکوهدامن که یك قطعه باغ و تاکستان بی نظیر است درخت زیاد ندارد جز چند باغچه محدودی که اینجا وآنجا لکه های سبز سیاه رنگی در میان

اراضی دشتی و زراعتی تشکیل میدهد .

آب وهوا :

چون ارتفاع بگرام از کابل دست تر است هوای آن نسبت به پایتخت عموماً گرم تر میباشد . زمستان آن نسبتاً ملایم و تابستان گرمی آن روزانه شدت میکند و میزان الحراره درسایه ۳۵ تا ۳۸ حتی ۴۰ راهم نشان میدهد باد پروان که از گوشهٔ شمال غربی برخواسته هرسال از اول بهار تاچند ماه دوام میکند بعضی اوقات یکبار که شروع شد تا یك هفته بلکه بیشتر یك ثانیه هم ایستاده نمیشود وزش این باد گرچه در چنین هفته ها نا مطبوع است چنانچه « هیوان ـ تسنگ » زوارچینی هم درموقع اقامت خود دربگرام از ان شکایت نموده معذالك برای اهالی نوی و تخفیف تابش حرارت تابستانی مفید است وقرار گفتهٔ اهالی امراض دربن قطعه بسیار کم است .

بگرام باوجودیکه از دوطرف شمال وجنوب بین رود خانهٔ پنجشیر و باریك آب محدود است از آنها استفاده نمیتواند زیرا این رود خانه ها بامرور زمان مجرای خودرا خورده واز سطح

عمومی پایان تر شده اند رود خانهٔ بارك آب طوریکه از نام آن معلوم میشود آب زیاد ندارد و رودخانهٔ دائمی گفته نمیشود بلکه « بارش آبی » است که در ایام بارانی ماه حمل و ثور آب میدا شته باشد و بعد از ان خشك میشود آب این رودخانه چیزی از گل دره و شکر دره و چیز هم از دامنه های غربی کوهای صافی میآید . رود پنجشیر اگرچه آب سه دره در گ دیگر غور بند شتل ـ سا لنگ را با خود دارد واسطهٔ پستی مجرای خود به بگرام آب داده نمیتواند تنها قطرا تیکه بکام خشك دشت های بگرام میچکد از جوئی میآید که از رود خانهٔ غور بند از حد پل متك « سرراه جبل السراج » جدا میشود لیکن چون از دهن غوربند تا بگرام فاصلهٔ زیاد است (بخط مستقیم تقریباً ۱۰ کیلومتر) وجوی هم از میان یکعده قلعه ها و اراضی مزروعی میگذرد اکثر اوقات سدهای آنرا آب میبرد و یا بسته باز میکنند واهالی بگرام را در اضطراب کم آبی می ... زند

خاك بگرام از نقطهٔ نظر زرعتی خیلی ... آن از حبوبات : گندم ـ جواری ـ باقلی و از حاصلات فالیزی

خربوزه و تربوز است چنانچه خربوزهٔ آن خیلی معروف واول از همه بکابل میرسد . درمیان اشجار محدودی که در بگرام دیده میشود مانند سائر نقاط کاپیسا توت بیشتر است تاك هم دربن اواخر زیاد شده است وروبهمرفته اراضی که زیر زراعت آمده فوق‌العاده حاصل خیز میباشد .

اهالی کاپیسا :

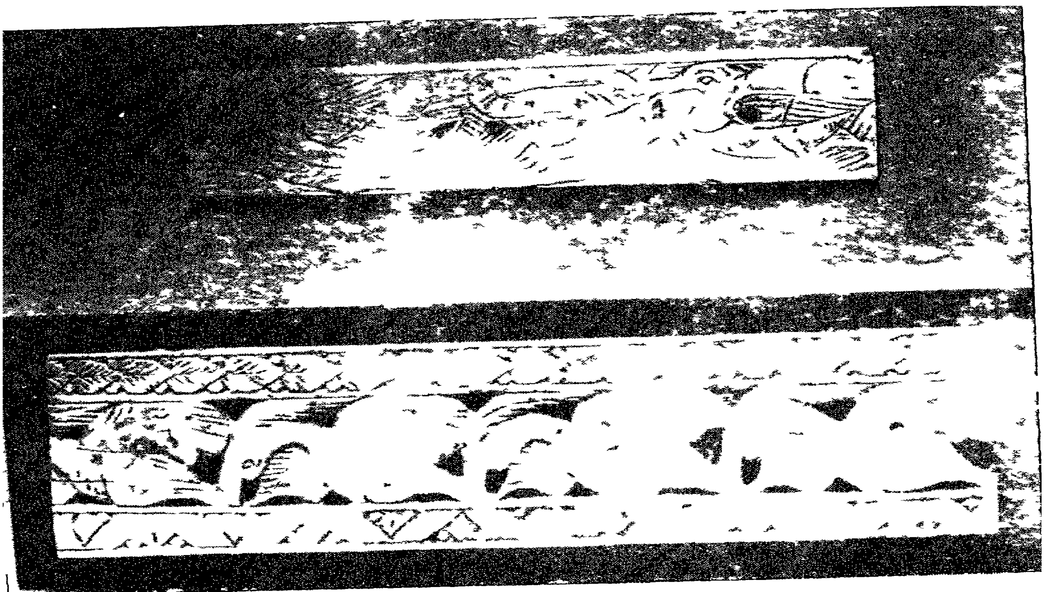
اهالی جلگه کاپیسا مانند سائر نقاط افغانستان اریائی وبنام نوی که در افغانستان مفهوم خارجی ندارد ایشان را تاجك میخوانند درحقیقت این نام‌ورا درهمین دوسه قرن اخیر به آن قسمت اریائی داده اند که زندگانی ما لداری کوچی را زود تر ترك گفته مشغول زراعت شدند وبا زمین مزروعی بیشتر علاقه پیدا کرده ودوران استقرار دریك نقطه بسائر عناصر تازه‌وارد سیتی‌ومغل کمی مخلوط شدند . پس این کلمهٔ وضعی ، ووضع انهم بی‌مورداست واهالی کاپیسا که عموماً بنام « تاجك » یادمیشوند برادر افغان وهردو اولادیك نژاد شریف اریائی است که درقرون گذشته ذرهٔ اختلافی نداشتند

وهیچ مورخ قدیم یونانی ـ چینی ـ رومن از ین کلمه که تازه وضع شده اسم نبرده است

پس اگر ما این کلمه را در مورد یك قسمت اهالی مملکت خود استعمال هم بکنیم باید مفهوم آن در نظر ها معلوم باشد که « تاجك » هم شاخهٔ از نژاد آریائی است .

بهرام اگر در حدود معین قسمت خرابه های تاریخی گرفته شود فعلا جز چند خانه محقر تا جك که از شکار و صید ماهی امرار حیات میکنند و از همین جهت به «صیاد» معروف اند جمعیت دیگر ندارد اما خارج از محوطه خرابه های تاریخی چه بطرف جنوب و شرق و چه بطرف شمال یعنی در امتداد مجرای رودخانهٔ پنجشیر هر طرف کنده ، کنده آبادی و قلعه ها دیده میشود چنانچه افغان های علائی که مجموعه ۵ ـ ٦ قلعه آنها معروف به « ...رجه » است بطرف شمال و یکعده قلعه های دیگر موسوم به :ـ قلعه اکاخیل ـ قلعه جرنیل ـ قلعه نجر ها ـ قلعه او... ها ، بطرف جنوب در امتداد سرکی که بطرف بار یك آب عبور د... افتاده است و مردم آن عموما افغان و چیزی هم هزاره

به آنها مخلوط است . خرابه های قلعه متروکی که امروز
قریب نقاط تار دحی نگرام دیده مشود مسا کن تاجك های
صیاد است که قبلا همه بالا در همین قلعه و از جلگه نگرام
بودو باش داشتندو قلت آب آهسته آهسته ایشان را به نزول در اراضی
هم سطح مجرای رود خانهٔ پنجشیر مجبور ساخته است .



پارچه ح : دارای اشکال مردی های مکشوفه از ...



از آثار بگرام «کاپیسا»

فصل دوم

وضعیت موجودهٔ خرابه های بگرام

بقایای شهر کاپیسا- شهر شاهی قدیم وجدید- خرابه‌های دوره کوشانی- بودائی- اسلامی.

* * * * * *

بین مجرای رودخانهٔ غوربند وباریك آب که در بعضی نقاط ۱۵ کیلو متر ودر بعضی ازین کم یا بیش فاصله دارد تا نقطه که این دو رود خانه بطرف شرق بهم ملحق میشوند روی جلگهٔ بگرام یك سلسله خرابه هائی افتاده که امروز به خرابه نمی ماند بلکه بواسطه قدامت شکل عمومی انها دراثر مرور زمان عوض شده و بیك نوع برجستگی ها تحویل یافته است. در بعضی نقط دیگر ازین برجستگی هاهم اثری نیست و ابادی یکوقت آن محض بواسطهٔ وجود تیکرها وغیره به اثبات میرسد. اگر چه قرار نظریه مستر ویلسن H.H.Wilson (۱) «مستر کرزن»

---

(۱) کتاب آریانا انتی کوا صفحه ۱۸۳- ۱۸۴ـملاحظه شود

Crindle انگلیس ومو سیوها کن بگرام روی هم رفته عبارت از بقایای شهر یونانی «نیکایا» است که «آرین» ذکر نموده و به این لحاظ بهترین قسمت خرابه های آن که درامتداد رود غوربند افتاده مربوط به دوره یونانی است معذالك سائر دوره های کوشانی بودائی — اسلامی هم درانجا اثراتی گذاشته برای اینکه موضوع درهم وبرهم ومخلوط نشود اول راجع به خرابه های عصر یونانی تشریحاتی داده سپس به ذکر بقایای سائر دوره هامی پردازیم .

درجلگه «کاپیسا» دامن وکوهستان امروزی یونانی ها چندین شهری آباد نموده بودند که بهترین انها شهر «اسکندر به قفقاز» وشهر «نیکایا» بود . از روز یکه اروپائی ها داخل افغانستان شده اند راجع به موقعیت این دوشهر نظریه های مختلف اظهار نموده ودراخر عجالتاً چنین فیصله شده که محل شهر اسکندر به قفقاز که دردای هندوکوه معمور بود «جبل السراج» فعلی ومحل «نکایا» بگرام میباشد چون این موضوع مربوط به این فصل نیست از ذکر مزید تفصیلات صرف نظر نموده به این می پردازیم که خرابه

های شهر هذ کور دربگرام چه شکلی دارد وبچه صورت موجود میباشد

واضع ترین خرابه که بنظر موسیو فوشه مربوط به عصر یونانی است عبارت از «برج عبدالله» فعلی است که انرا «شهر شاهی» خوانده ومناسب تر انست که انرا «قلعه شاهی» یا «ارگ شاهی» گفت .

برج عبدالله قلعه مستطیل شکلی است که در منتهاالیه دامنه شمالی سنگلاخ جلگه بگرام فراز مجرای مشترك غوربند وپنجشیر افتاده یك ضلع آن از شمال بجنوب ۱۰۰ متر وضلع دیگر آن از شرق به غرب دوصدمتر طول دارد . چون دورادور آن دیواری بوده امروز این قسمت برجسته تر معلوم میشود قسمت وسط آن چون زیر کشت آمده شکل خود را گم نموده وبوا سطه زیارتی که در گوشه جنوب غربی آن واقع است بنام " برج عبدالله » یاد میشود .

موسیو فوشه چنین اظهار نظر به میکنند که در یك عصر مقتدر یونانی ها قصر، ارگ ودیگر آبادی های خود را پنجصد

متر دورتر بطرف جنوب برده و درمحوطهٔ مستطیل شکل دیگری بنای آبادی را گذاشته اند .

این محوطهٔ جدید که بعقیدهٔ مسیو فوشه دامنهٔ «شهر شاهی» قدیم است و به لحاظ تازگی موسیو هاکن آنرا «شهر جدید شاهی» یاد میکنند نسبت به شهر شاهی اولیه که جز قلعهٔ ئی نبوده چند مرتبه بزرگتر است چنانچه عرض آن که شمالاً جنوباً افتاده تقریباً ۱۵۰ متر وطول آن ۲۵۰ متر میباشد .

موسیو هاکن می نویسد (۱) «که شهر جدید را درسمت جنوب شرقی یاحاشیه جلگه یا ضخامت دیواری که از خشت های بزرگ ساخته شده بود مربوط میساخت واین محوطه سوم بازار وخانه های اهالی را در پناه نگاه میداشت »

روی هم رفته این دوقسمت خرابه ها که قرار نظریهٔ علمای فرانسه بقایای شهر شاهی یونانی را تشکیل میدهد ومهمترین خرابه های مرئی وروی خاکی بگرام میباشد دونیم کیلو متر احاطه دارد .

---

(۱) صفحه ٤ کلاك آثاربگرام ، کهدرشعبهٔتاریخ انجمن موجود است.

عصر کوشانی :

کوشانی ها که درقرن یك ودو وسوم عهد مسیح در بگرام استقرار یافته اند عموماً در آبادی های عصر یونانی که پیشتر شرح یافت متمرکز گردیده اند ومسکوکات ایشان بیشتر از محوطه خرابه های شهر جدید شاهی بدست میآید چون کوشانی ها مدت مدیدی دربگرام تمرکز داشتند ودر زمان کنیشکای کبیر این نقطه پایتخت تابستانی امپراطوری محسوب میشد علاج ندارد که ایشان هم بنوبهٔ خود در محوطهٔ شهر جدید شاهی از حیث عمرانات چیزی علاوه ننموده باشند.
چون عصر ایشان از نقطه نظر ترقیعمرانات یکیاز مهمترین دوره های آریانا است بخیال من حرابه های یکحصه بزرگ شهرجدید شاهی که درحقیقت دامنه همان شهرشاهی قدیم یونانی استآبادیهای زمانایشان را نمایندگی میکنند. خلاصه چون کوشانیهاقائممقام یونانیها شدهاند آبادی های ایشاندرمحوطه معمورقدیم بنا شده بود چنانچه از دکان های بازاری که به ایشان نسبتمیشود ودرقسمت غربی شهرجدیدشاهی درامتداد

عرض شهر آباد شده بود مسکوکات شاهان سلالهٔ آنها به تعداد زیاد پیدا میشود .

عصر بودائی:

ملتفت باید بود که مطلب از عصر بودائی درابنجا کدام دورهٔ نیست که بعداز عصر یونانی و کوشانی آمده باشد زیرا در هر دو دورهٔ اخیرالذکر بودیزم در افغانستان رواج داشت چون خرابه هائیکه ذیلاً شرح میدهیم مربوط به آبدات مذهبی بودائی است آنهارا تحت عنوان عصر بودائی آوردیم وهیچ جای شبهه نیست کذا کثرآن درزمان کوشانی ها تعمیر شده باشد. آبدات بودائی دربگرام خرابه های روی خاکی زیاد گذاشته و چون عمرانات مذهبی این دوره باوضعیت کلاسیك خود پس ازخرابی تقریباً همه جا یك شکل میگیرد ، چه بجانب جنوب وچه بطرب غرب خرابه های شهر جدید شاهی وچه دورادور کوه پهلوان همه جا اشکال مربعی معبد ومقابل یکضلع آن تودهٔ مدور و برجستهٔ استوپه مشاهده میشود - کوه پهلوان که تقریباً بشکل هرم بجانب شرق بگرام افتاده درعصر بودائی بالذات، مقام معبدی

بخود گرفته بود و امروز دورادور آن بفاصلهٔ نزدیك آثار
بقایای تقریباً هشت معبد مشاهده میشود . و معروفترین آن
معبدی است که در دامنهٔ شمالی فراز مجرای رودخانه پنجشیر
در بوره « شترك » فعلی به ۳ کیلومتری شرق برج عبدالله افتاده
و قرار اکثر احتمالات عبارت از معبدی بوده که زوار چینی
هیوان ـ تسنگ بنام معبد « شاـ لو » کیاباد نموده است.

غیر از خرابه‌های فوق که بیك دورهٔ معین نسبت میشود
ویرانه های دیگری هم است که باید مختصراً به آنها اشاره شود:
بفاصلهٔ ۱۲ کیلومتری جنوب شرق دامنه های کوه
پهلوان بالای مجرای رودخانه باریك آب خرابه های
قلعه بزرگ قدیمی دیگری افتاده که اهالی بنام « کافر قلعه »
یاد میکنند و در سه ضلع غربی ـ شرقی ـ شمالی اثار برج ها
و حصار آن بوضاحت معلوم میشود . نسبت این محل بکدام دورهٔ
معین بدون حفریات مشکل است و اگر از روی ساختمان گی
حصار و بروج حدس زده شود ممکن مربوط به اوئل عصر کوشانی
احتمالاً از آن هم قدیم تر باشد .

بالاخره بفاصله ۷ کیلو متری جنوب خرابه های عمومی بگرام بطرف راست سرکی که به بارتک آب میرود محلی است که سطح آن از پارچه های تیکر فرش شده است و بواسطهٔ کثرت مسکوکاتی که اهالی بومی از انجا یافته اند نزد بان افغانی به « پیسو غندی » یعنی « غندی مسکوکات » موسوم شده است. تیکر های اینجا بیشتر شبیهٔ تیکر های شهر اسلامی «غلغله» است واز روی آن گفته میتوانیم که این غندی مربوط به دوره اسلامی است .



ظروف نفیس شبه چینی که در ۱۳۱۶ از اکراد بدست آمده است



گیلاس های سنگی که روی آنها تصاویر پهلوانان منقوش است

فصل سوم

بگرام وافسانه های ملی

علت پارچه های تیکر - باد پروان - مروان ساه وپروان ساه - زنجیر
مخابرات - کوه پهلوان

* * * * * *

درمیان هر نقطه راجع به خاک تولدی ومحل بود وباش خود
یك رشته افسانه وقصه هائی دارند که دانستن آن برای شناسائی
آن محل وساکنین آن وچگونگی روحیات قومی وزندگانی آنها
خیلی مفید است واگر درآنها کمی غور شود دیده میشود که
این افسانه های محلی عوام عموماً بدون یك اساس صحیح
تاریخی نمیباشد .

بهمین اساس اهالی بگرام هم راجع به وضعیت طبقات
الارضی نقاط چهار طرف خود وچگونگی کوائف جغرافیائی
مناطق جلگه ئی وکوهستان وآبهای خروشان ورودبارها
وخرابه های تاریخی بگرام ووزش باد پروان یك سلسله
قصه های دارند که تذکر آن خالی از دلچسپی نیست .

نا گفته نماند که این طور قصه های محلی در زمانه های قبل الاسلام هم راجع به بگرام و سائر نقاط کاپیسا و حصار قشنگ کوهستانی آن وجود داشته چنانچه زوار چینی هیوان تسنگ حین اقامت خود درمعبد بودائی « شا ـ لوـ کیا » حتماً از زبان بومیان چیزی شنیده که دریاد داشت های خود قید نموده است وبا اهمیتی که دارد درپایان قصه های حاضره ازان تذکری خواهم داد .

علت کثرت پارچه‌های تیکر دربگرام وظهور باد پروان

اهالی تا جکیهٔ بگرام نقل میکنند که در زمان طوفان حضرت نوح علیه السلام اهالی بگرام همه کافر بودند ودر خرابه هائی که تاحال بقایای آن موجوداست بود وباش داشتند حضرت نوح علیه السلام هرچه ایشان را به راه راست ودین حق دعوت میکرد کم می شنیدند وبرآن حضرت خنده واستهزا میکردند تا اینکه حضرت نوح علیه السلام نزد خداوند جل وشانه شکایت نموده وبا ترتیبی که همه میدانیم بعداز الهام خداوند حضرت نوح علیه السلام کافران بگرام را از طوفان

خبر داد و خودش به ساختن کشتی مشغول شد . کافر ها
با وجو دیکه ظاهر بگفته های پیغمبر خدا اهمیتی نمیدا دند
بازهم از ترس جان خفیه به ساختن خم‌های بزرگی مشغول شدند
که نظر آن از زیر خاك بگرام زیاد پیدا میشود روزیکه
طوفان شروع شد هر کس بامقدارخورا که درمیان خمی درآمده
وسر آنرا باموم محکم کردند . بعد ازاینکه بگرام زیر آب
شد حضرت نوح علیه السلام ازمیان کشتی خود مشاهده فرمودند
که درروی آب به تعداد زیاد خم ها بازی میکنند . فهمیدند
که کافر ها هم برای نجات خود وسیله سنجیده اند . سپس
از درگاه خداوند شمال تندی را خواهش نمود تا خم ها را
بهم زده و بشکنند فوراً شمالی که امروز بنام « باد پروان »
موسوم است از درهٔ هولناك سالنگ بر خواسته تمام خم هارا
بهم زده وشکست و پارچه های آن زیر آب رفت وتا امروز
باقی ماند و از همین جهت زمین بگرام از تکه های تیکرو
خم های شکسته فرش میباشد .

مروان و پروان ـ سیم یا زنجیر مخابرانی :

مروان و پروان دو برادر و شاهان کافری بودند که به دو طرفهٔ مجرای مشترك رودخانهٔ پنجشیر ، غوربند ، سالنگ ، اولی در شهر « بگرام » ودومی درپای درهٔ سالنگ در نقطهٔ که « جبل السراج » امروزی را تشکیل میدهد و در زمان قدیم بنام خود شاه « پروان » یاد میشد بود وباش وحکمفرمائی داشت این دوبرادر برای اینکه از تهاجم ناگهانی کدام شاه ثالث و شبخون دشمن مصئون باشند بین خود چنین قرار گذاشته بودند که درمورد خطر فوراً بکمك یکدیگر رسیده و دشمن متهاجم رااز بین بردارند ـ چون فاصلهٔ بگراموپروان حتی اگر بخط مستقیم هم گرفته شود ۵ کروه = ۱۵ کیلومتر میشود مسئله اطلاعدهی فوری در موقع ضرورت آسان نبود . میگویند که برای رفع این اشکال هردو برادر بین بگرام ومروان بالای مجرای رودخانه های پنجشیر شتل ـ سالنگ ـ غوربند زنجیری کشیده بودند و در موقع خطر آنرا شور میدادند وبه اصطلاح امروزی کار تیلفون

یا تلگراف سیم دار را ازان میگرفتند.

دراینجا افسانه تغیر میکند و به دونوع مختلف آن رانقل میکنند بعضی ها میگویند که روزی مروان برای اینکه به بیند ایا برادرش به وعدهٔ خود وفا میکند بقسم امتحان زنجیر را شورداد وبعضی‌های دیگر میگویند که نه ' مروان بمقصداینکه برادر خودرا امتحان کند زنجیر راتکان داد .

اگر صورت اولی گرفته شود بعد ازاینکه مروان زنجیر را شور دادمروان فوراً باپهلوانان و نظامیان بهسرعت زیاداز مدخل سالنگ خودرا به نگرام رسانید وچون ملاحظه نمود که سختی نیست وبرادرش بقسم آزمایش زنجیر را شور داده بود قهر شده مراجعت کرد ودر دل خود قرار گذاشت که اگر آتیاً خطری هم عائد شود و متهاجمی فرا رسد بکمك برادر خود نخواهد آمد همین بود که چندی بعد عبدالله با دستهٔ از دلاوران اسلام ازراه کابل بدکاپسا رفت ومنجمله به مقر سلطنتی که در نگرام بود نزدیك شد . مروان شاه هر چه زنجیر را تکان داد از برادر خود و قشون او اثری

ندید ـ بالاخره بامردان جنگی وپهلوانان خود امادهٔ کارزار شد بعداز مقابله های خونین عساکر ژنرال اسلام به پای قلعه مستحکم مروان شاه که در حاشیه شمال غربی بگرام فعلی کنار مجرای رودخانهٔ پنجشیر واقع بود رسیده درنتیجه اگرچه خودش به شهادت رسید قشون اسلام به کمك دلاوران تازه وارد فتح نموده شهر مروان وقلعه مستحکم آن به خاك یکسان شد . مرقد متبرك جناب عبدالله ژنرال شهید قشون اسلام درگوشهٔ غربی قلعه باقی وزیارت گاه اهالی است وبیاد بود مرقد و نام متبرك شان این قلعه که اصلاً ازیاد گار های عصر بودائی است بنام « برج عبدالله » یاد میشود . ریش سفیدان بومی چند مرتبه میخواستند که مرقد آن بزرگوار را آباد کنند اما بخواب مدیدند که میگویند مرا به همین حالت گذارید . اعلیحضرت امیر حبیب الله خان شهیدهم میخواست که در بگرام آبادی کند . میگویند روزی برای اجرای این امر دربگرام آمده ودر برج عبدالله خرگاهی برای او نصب نمودند ودراستراحت بعد از ظهر بخواب دید

که مارها در درك خیمه او بیچ خورده اند چون بیدار شد از تصمیم آبادی بگرام گذشته از گ جبل السراج و ادر پروان تعمیر نمود

* * * * *

اگر این افسانه به روایت دومی گرفته شود اول پروان به تکان دادن زنجیر مبادرت ورزیده است وچون برا در مروان بالاو لشکر خود به مدخل سالنگ میرسد چیزی نمی بیند و قهر شده مراجعت میکند وتصمیم میگیرد که اگر در ثانی خطری هم متصور باشد به تکان زنجیر برا در اهمیتی نخواهد داد چندی بعد مهاجمین از طرف شمال هندو کوه از راه پنجشیر و دره سالنگ رسیده مروان شاه را تهدید میکنند وچون برادر بهریاد ش نمیرسد به تنهائی باوجود مقاومت های مردانه شکست میخورد ومهاجمین به نوبه اول اراضی متعلقهٔ مروان شاه و بعد به سواحل راست رودخانهٔ خروشان پنجشیر مروان شاه را هم مضمحل میسازد و پایتخت او بگرام را متصرف میشود. چون در زمانه های قبل الاسلام یك سلسله مهاجمین مثل قبائل اسکائی ها ـ یوچی یا کوشان

وهن هـای هفت لیت وغیره وقت بوقت از شمال هند و کوه به کاپیسار یخته اند اگر این افسانه بومی به شق دوم گرفته شود به تهاجمات تاریخی هم موافق می افتد و این تمثال به ثبوت میرساند که در قصه هـای محلی عوام همیشه یك جنبه حقیقت تـاریخی موجوداست .

کوه پهلوان یاپهلوان کوه :

کوه پهلوان یاپهلوان کوه یاطوریکه از لحاظ خوردی آن را « کوه بچه پهلوان » هم مینامند کوه کوچکی است که تقریباً بشکل هرم یامخروطی در کنار رودخانهٔ پنجشیر و سمت شرقی جلگه بگرام افتاده ست این کوه که بفاصلهٔ ۳ کیلو متری شرق خرابه های شهر یونانی و کوشانی بگرام افتاده و به دامنه های چهار طرف آن هنوز هم آثار هفت یاهشت معبد بودائی معلوم میشود وحتماً افسانه های نسبت به خود داشته و دارد . مردم وجه تسمیه آن را به پهلوان به انواع مختلف نقل میکنند بعضی میگویند که در ازمنهٔ قدیمه این کوه به دامنه هـای کوه « خم زرگر » وریگ روان و کوهستان وریزه کوهستـان

مربوط ومتصل بود و آب های رودخانه‌های خروشان پنجشیر ، شتل ـ سالنگ ـ غوربند منفذی نداشته دراینجا جمع میشدو کل منطقه شمالی زیر آب بود تا حضرت علی کرم الله وجهه پارچهٔ از کوه پهلوان را برداشته و آب بجانب شرق جاری شد . موسیو فوشه درموقعیکه باراول کاپیسارا می بیند میگوید که اگراین جلگهٔ قشنگ باحصار کوهستانی خوددریاچه میداشت کاملاً شبیهٔ کشمیر میشد . اگرمستشرق فرانسوی این افسانهٔ بومی مارا بشنود خواهد دید که خواب اوهم درآن گنجانیده شده وکاپیسا اقلاً در تخیل بومیان درپای حلقه حصار کوهستانی قشنگ خوددریاچهٔ هم داشت .

بعضی‌ها برای تشریح وجه تسمیه‌این کوه افسانهٔ کوچکی دیگری هم نقل میکنندومیگویند درزمان قدیم بالای این کوه پهلوانی زندگانی میکرد که‌از حیث قامت عظیم الجثه بود و باندازهٔ هیکل بزرگ داشت که‌از فراز کوه به‌رودخانه پنجشیر دست دراز کرده آب‌میگرفت‌وخمیر میکرد وچنانچه دریکی ازچقوری هاجای پای اوهم معلوم میشود .

فصل چهارم

بگرام وسائر نقاط کاپیسا درافسانه های قبل الاسلام

مقابله « ناگا » یا شاه ماران آبی با امپراطور کنیشکا ـ قصر « ناگا » در دریاچهٔ فراز سالنگ قصه معبد « راهولا » و زیر ـ کوه فیل سر ـ افسانهٔ خزانه وطوطی .

* * * * * *

مانند افسانه های عصر اسلامی بگرام وقصه های که امروز اهالی بومی بیاد دارند ونقل میکنند ساکنین عصر قبل الاسلام این منطقه هم در دایرهٔ معتقدات وتخیلات مذهبی خود یك سلسله افسانه های عجیب وغریبی داشتند که ازحیث غرابت از قصه های تخیلی امروزی بمراتب عجیب تر و دانستن آن بیش از بیش دلچسب ومفید است . درعلاوه چون این قصه ها درحقیقت ترجمان روحیات تودهٔ عوام آن عصر است اگر بعد از شنیدن در آنها غور و دقت شود و با قصه های امروزه مقایسه شود عوامل مشترکهٔ زیاد بدست میابد و این از بزرگترین دلائلی است که قدامت نسل ونژاد اهالی بومی را

ثابت میکند . حالا به تعقب رشتهٔ افسانه های امروزی به ذکر قصه های اهالی قبل الاسلام این منطقه مبادرت ورزیده ودر آخر بعضی عوامل قابل مقایسه را یاد دهانی میکنم .

تنها منبع بزرگ و موثقی که در مورد قصه های اهالی قبل الاسلام بگرام داریم یادداشت های زوار چینی هیوان تسنگ است که در سال ۶۳۲ مسیحی مطابق سال ۱۲ هجرت از راه بامیان به بگرام آمده و تقریباً یك ماه فصل بارانی سال مذکور را در یك معبد این منطقه که بنام « شالوـ کیا » خوانده است گذرانیده . معلوماتی که راجع به چگونگی این معبد در دست داریم باصورت ورود خود زوار چینی و استقبال او چون موضوع علیحده است و آتیاً بجایش گفته خواهد شد عجالتاً از تذکرآن صرف نظر نموده اززبان هیوان تسنگ به ذکر قصه های بومی ازمنهٔ قبل الاسلام بگرام می پردازیم (۱) .

(۱) از صفحه ٥٤ تا ٦٨ کتاب یاد داست های عالم غربی تالیف « بیل » مطالعه سود .

افسانهٔ (ناگا) یا شاه ماران آبی و مقابله های او با امپراطور کایشکا

هیوان تسنگ ، از بت پرستان نگرام معاصر خود اظهار میکند که بالای کوه بلندی که بفاصله ۲۰۰ لی (۱) بطرف شمال غرب نگرام افتاده (۲) دریاچهٔ بزرگی (۳) است که درآن « ناگا » پاد شاه ماران آبی بود و باش و حکومت داشت و بعضی از عناصر طبیعی مانند باد و باران و برف و یخ در تصرف او بود — درین وقت در نگرام با حوالی مجاور آن بکمعبر (ارهات Arhate) باعالم بزرگی که اصلاً گندهارائی بود اقامت داشت مشارالیه درعلوم مذهبی سرآمد تمام روحانیون این منطقه شمرده میشد و بواسطهٔ علو مقام عالمی و مذهبی بود که شاه ماران آبی مرید اوشده بود و تحائف باشتهار وقت بوقت به او تقدیم میکرد — حاشتا به موقعی که نصف روز

---

(۱) لی واحد مسافه چینائی است و طول آن مساوی ۵۰۰ متر میباشد
(۲) کوهی که بفاصله فوق الذکر موقعیتش بشمال غرب نگرام معین شده عیناً عبارت ازقله سا لنگ است (۳) سالنگی ها و اهالی بومی مجاوران دره فعلا هم بوجود دریاچه بزرگی در فراز سالنگ معترف اند

نزدیك میشد عالم مذکور باقوای تصرفات روحی بالای بوریائی نشسته بهوا بلند میشد و به قصر « ناگا » کنار دریاچه فرازسالنگ میرفت ونان چاشت رادرانجامیخورد

چون یکی ازشاگردان عالم ازچندی رفتن چاشتانهٔ استاد خودراملاحظه نموده بود همیشه بفکر بود که آیا کجا میزود ؟ کنجکاوی و هوس آخر مصممش ساخت که مخفیانه خود را به بوریائی استاد خود آویزان کرده واین سررا کشف کند . بهمین فکرروزی هنگام صعود عالم نزدیك وی آمده وهنگامیکه بوریا از زمین کنده میشد از گوشهٔ آن محکم گرفته و بهوا بلند شد و طرفة العین کنار دریاچهٔ سالنگ رسید «ناگا» حینی که ازپیرخوداستقبال میکرد ، چشمش به شاگرداو افتاده اورا نیز برای صرف نان چاشت دعوت نمود . اما غذائی که برای آن دونفر آورد فرق داشت یعنی به عالم « غذائی آسمانی » وبه شاگرد او خورا کهٔ معمولهٔ عادی انسانی داد ـ چون عالم از خوردن غذای خود خلاص شد ، لب به اظهار تشکر وتوصیف مرید خودشاه ماران آبی باز نموده و بر طبق عادت

خانگی به شاگرد خود امر داد که کاسهٔ اورا بشوید شاگرد او چون درمیان کاسه آلودگی غذای آسمانی را دید و اختلاف آنرا باخوراکهٔ خود مشاهده کرد براشفت وبر استاد خود و «ناگا» شاه ماران آبی بقهر شد و درعالم غضب و هیجان اعمال صالحهٔ خودرا شفیع آورده دعا نمود که « ناگا » تلف وخودش جای اورا بگیرد.

هنوز از دعا والتجای طالب چیزی نگذشته بود که برای (ناگا) درد سر پیداشد عالم بعداز اینکه ازتوریدو شکرانهٔ نعمت خلاص شد ازحرکت خود که چرا کاسه را برای شستن به شاگرد خود داد نادم شد. (ناگا) هم به گناه خود معترف شد که چرا به طالب مذکور هم غذای آسمانی نداد. اما شاگرد چون به معبد برگشت خاطر محزون ودل پرعقدهٔ شروع به خواندن اورادمذهبی نموده وبدرجهٔ درعالم تأثر واوراد غرق شدکه همان شب جان داد و درعالم تناسخ ارواح (۱) « ناگامها راجا » یعنی شاه ماران آبی شد آنگاه

---

(۱) بودائیان به تنسخ ارواح معتقد بودند و میگفتند زندگانی موجودهٔ هرفرد مربوط اعمال صالحه وغیر صالحه گذشتهٔ اووزندگانی آتی اوبه اعمال موجوده اش ارتباط دارد.

درحالیکه از قهر و غضب پیچ میخورد داخل آب های مواج دریاچه‌شده (ناگا) قدیم را کشت‌وخودش جای اورا گرفت سپس برای انتقام خود ازعالم مذکور و خرابی معبد او تمام تبعه خود ماران آبی راجمع نموده طوفان بادوباران را بکمال شدت جاری کرد طوریکه درخت ها از ریشه کنده میشد و گردوغبار رستاخیز فضای شهر کوشانی‌ومعابد بگرام راتیره وتار ساخت .

امپراطور وقت کنیشکای کبیر ازخرابی ناگهانی هوا متعجب شده ازعالم بزرگ پایتخت علت آنرا استفسار نمود عالم مذکور که‌قضیه را از اساس‌خبرداشت کماحقه نقل کرد کنیشکا برای یاد بود وخاطر داری شاه متوفی ماران آبی تصمیم گرفت که در پای کوی بر برف (۱) معبد و استوپهٔ به ارتفاع ۱۰۰ قدم اباد کنند لذا عمله وکار گر ، معمار و مهندس‌را به نقطهٔ مطلوب فرستاد تا شروع بکار نمایند شاه

(۱) محل این معبد واستوپه احتمال دارد درپای کوه های راه سالنگ درجبل السراج فعلی بوده باشد .

جدید ماران از ین تصمیم کنیشکا پادشاه متغیر شده بر اشفت و باد و باران حکم وزش و بارش داد که مانع کار شوند . چون پادشاه به تعمیل نظریهٔ خود پافشاری نشان داد وکاریگران به امورات تعمیراتی مداومت کردند شاه ماران بغیظ شده قوهٔ مخربهٔ خودرا مضاعف ساخت و بادوباران فوق العاده شدت نمود از یك طرف کار گران کنیشکا آباد کرده میروند و از طرف دیگر عناصر طبیعی شاه ماران نمیگذ ارند که کار برسر رسد . خلاصه شش مرتبه کنیشکا معبد و استوپه را آباد کرد وهر شش مرتبه باد وباران بحکم شاه ماران خرابش نمود ــ دفعهٔ هفتم کنیشکا که امپراطور مقتدری بود از ناکامی خود منفعل ودرعین زمان بغضب شده حکم داد که دریاچهٔ شاه ماران را پر کنندوقصرش را خراب سازند لــذا برای این مقصد باعساکر خود از بگرام به پای کوه برابر ف آمد«ناگـا» ازورودقشون بیشمارامپراطور کوشان ترسیده خود را به پیر مرد برهمنی تغیر شکل داد و برسر ره حاضر شده خودرا مقابل فیل سلطان خم نموده گفت : ــ ای پادشاه جهان

تو در اثر لیاقت های که در دوره های زندگانی سابقه نشان دادی پادشاه نوع بشر شدی وهیچ آرزوی دردل نداری که برآورده نشده باشد . نمیدانم چرا برخود تکلیف گرفته به مقابلهٔ بادشاه ماران آبی میروی؟ « ناگاها » یعنی ماران آبی مخلوقات خراب هستند واین راهم بعرض میرسانم که در میان طبقات شیاطین شاه ایشان قوای زیاد دارد که مقابله به آن مشکل است زیرا تمام عناصر طبیعی به فرمان اواست . بالای ابر سوار میشود ، بادرا به وزش می آرد . ازماورای فضای لاجوردی بهقله های برف کوها تردد میکند . سیلاب های خروشان رابه قعردره ها جاری میسارد وهیچ قوهٔ انسانی بداوغالب شده نمیتواند پس ای بادشاه بزرگ خواهشمندم ازعیظ فرونشینی وازمقابلهٔ یك « ناگا » منصرف شوی زیرا اگر فتح کنی ازنتیجهٔ فیروزی شهرت تو بلند نخواهدشد واگر مغلوب شوی ازانفعال ودردمغلوبیت رنج خواهی کشید .

چون کنیشکا درس کشیدن قشون خود تردد نشان دادشاه

ماران ابی به دریاچهٔ خود بر گشت و از میان امواج به زیر طبقات
یخ فرو رفت ساعتی نگذشته بود که در فضا تغیراتی بمیان آمده
ابرهای سیاه هوارا تاریك ساخت ونه تنها بگرام بلکه تمام
کاپیسا باحلقه حصار کوهستانی خود زیر گردوغبار معدوم شد
وآو از شاه ماران مانند رعد از فراز سالنگ طنین انداخته
کوهارا به جنبش آورد ووزش بادپروان درخت هارا از ریشه
برا فگند. لشکر کنیشکا دچار هرج ومرج شده اسپها وفیل ها با
راکبین خود در وحشت افتادند آنگاه خود کنیشکا پادشاه به
خواندن اوراد مذهبی شروع نموده میگفت:- «اعمال حسنهٔ من در
زندگانی سلف مرا پادشاه نوع بشر ساخت و به اقتدار خود قوای
مدهشه راضعیف ساختم و دنیارا مسخر نمودم حالا مار آبی میخواهد
بر من غلبه کند لذا دست بدامن اعمال حسنهٔ خود میزنم
و التجا دارم در ین جا به من کمك کنند» چون به اینجا رسید
از سر شانه های شاه شعله های آتش زبانه کشید (۱) ودود
از اطراف او بلند شد شاه ماران از مشاهده این کیفیت متوحش

---

(۱) در بعضی سکه های کنشکی زبانهٔ شعله اتش بالای شانه های شاه معلوم میشود.

شده فرار کرد بادآرام شد - سردی بر طرف گردید. باران قطع وابرهای سیاه پرا گنده شدند انگاه امپرا طور حکم داد که هریکی پارچهٔ سنگی برداشته به دریاچه به انداز ند تا پر شود .

شاه ماران آبی دوباره خودرا به پیر مرد برهمنی تغیر شکل داده نزد امپرا طور حاضر شد واظهار نمود که من شاه ماران آبی هستم وحاضر شده ام طوق اطاعت شاه را در گردن نهم، امید دارم که از جرمم گذشته مرا عفوه کنید. چون میدانم که پادشاه قلباً تمام موجودات را دوست دارد واز انها حمایت میکنند حتماً دربارهٔ من بیچاره هم توجه ومرحمت خواهند فرمود . اگر پادشاه مرابکشد هردوی ما براه غلط افتاده خواهیم بود، پادشاه بواسطهٔ قتل ومن بعلت افکارغضب آلود ودر نتیجه هردوی مادر زندگانی آتی منفور خواهیم شد.

پادشاه سخنان عذر آمیز اورا شنیده قرار گذاشت که اگر درآینده باز نافرمانی نموده بود عفو نخواهد شد شاه ماران جواباً بعرض رسانید «تا گاه بواسطهٔ اعمال بدی که داشت بشکل

ماړ در آمده چون طبیعت او ظالم و کینه جواست خود داری اواز ایراي مصرت مشکل است واگر محتملاً حرکت نامناسبی درآتی ازمن سر زند باشی از فراموشی ملاقات ما خواهد بود پس امیدوارم که پادشاه اگر یك دفعه دیگر به ساختن معبد شروع میکند یك رنگ بزرگی هم بسازد وهر روز یکمقر رانمر ستد تسرکره واملا حظه کنند واگر درآنجا ابرهای سیاه جمع شده بود فورا رنگ را بنوازند تاباز استماع آواز آن ملاقات شاه وعصمت اقتدار او بخاطرم تازه شود و افکار سیاه من برطرف گردد امیر اطور معروضات او را پذیرفت و بهمین ترتیب با ضمن او از مهمت رنگ که قدرت و جلال سلطان نگرام را در دور دست ترین دره های کابسا منعکس میساخت معبد واستوپهٔ خود را آباد کرد

قصهٔ معبد راهولای Rahula وردار:

بفاصله تقریباً ۳۰ لی (۱۵) کیلو متر جنوب شرق بانتحت معبدی است موسوم به «راهولا» که قرار روایات یکی از وزرای قدیم سلطان نگرام آباد نموده بنام او معروف

شده است . در افسانه ها نقل میکنند که در روز های اعیاد مذهبی از فراز گنبد معبد اشعهٔ درخشانی بهوا بلند میشد و از فاصله درز های سنگ هامایع معطری خارج میگشت ودر آرامی سکوت شب زمزمهٔ آهنگ موزیك بگوش میرسید.

میگویند روزیکه « راهولا » آبادی این بنای مذهبی را تمام کرد شب شخصی را بخواب دید که به او میگوید : این استوپهٔ بلندی که به این عظمت و شکوه آباد کردی چیزی تحفه و یادگار در خود نهفته ندارد و چون فردا پادشاه و رعایا برای مراسم افتتاح آن می‌آیند از شخص شاه استدعا کن که قبل از همه یادگاراچیزی به معبد تقدیم کنند .

فرداچون شاه به محضرعمومی تشریف آورد وزیر پیش شده دست ادب برسینه نهاد گفت : خادم حقیر ازحضوراعلیحضرت شما التجادارد که اولین تحفه امروزاز دست شمابه معبد برسد. پادشاه استدعای وزیر خود را قبول نموده وجواب مثبتی داد . سپس « راهولای » وزیر پیش دروازهٔ معبد استاد ودرحالیکه مردم چون سیل خروشان بطرف او می آمدند یك یك را درمیان

ازدحام نفری دید که قطی دردست دارد . وزیر از دور براو فریاد زده سوال نمود که تحفهٔ شما عبارت از چیست ؟ مشاوالیه جواب داد که چیزی از یادگار های بودا . آنگاه وزیر دو باره صدا بلند نموده و گفت اگر میخواهی که این یادگار تو محافظه شود آنرا بمن بسپار صاحب مال گفت خوب است اینك عجالتاً یکبار آنرا تماشا بکنید و بمن پس بدهید زیرا قبل از اینکه آنرا به شما بسپارم میخواهم یکدفعه به خود بادشاه نشان بدهم « راهولا » از ترس اینکه مبادا شاه اهمیت تحفه را بداند واز وعدهٔ خود برگردد یادگار را بصاحبش مسترد نکرده بطرف « سانکاراما » یعنی معبد خود رفت و از استوبه بالا شد ودر اثر التماس او سنگ گنبد معبد چاك شد ووزیر برای مخفی نمودن تحفهٔ قیمتدار درمیان چاك دیوار بایان شد ووقتیکه میخواست بس برآید جدار گنبد بیش آمده و برآمده نتوانست شاه چون از قضیه خبر شد هر طرف نفری را به جستجو و پاالش وزیر فرستاد وچون قریب معبد رسیدند کار از کار گذشته بود واز « راهولا » اثری دیده نمیشد به این مناسبت هنوز از درز

سنگ جدار معبد مانعی غلیظی شبیه به روغن سیاه می براید

کوه فیل سر :

بطرف جنوب غرب شهر (پایتخت بگرام) کوهی است که زبان چینائی آنرا Pi-lo-sa-lo (پی ـ لو ـ سا ـ لو) و بومیان Piluoara « پیلو سارا » یعنی « پیل سر ـ فیل سر » میگویند و وجه تسمیهٔ آن این است که وضعیت آن بشکل سر فیل است درزمان قدیم وقتیکه « تاتا گاتا » بودای اولیه زنده بود این کوه را Sing ken (سینا ـ گـگین » یعنی (فیل ثابت) میگفتند . درافسانه ها میگویند که بالای کوه صخرهٔ بزرگی است که « تاتا گاتا » فراز آن باجماعهٔ اجنه ملاقات نموده و تحایف ایشان را پذیرفته بود چندی بعد « اشوکا » بزرگترین سلطان سلالهٔ « موریا » که بر افغانستان شرقی و جنوبی هم حکمفرمائی داشت بالای همین صخره استوپه به بلندی ۱۰۰ قدم آباد نموده و آنرا از لحاظ محکمی استوپه « پی لوسارا » یعنی « فیل قوه » یا « فیل سر » میگفتند درمخزن این استوپه

از اشیای متعلقه «تاتا گاتا» یادگار های زیادی مانده بود چون بطرف شرق ریزه کوهستان هنوزهم شاخهٔ کوه بچه‌ئی بنام «عاشقان» یاد میشود احتمال دارد که این کوه همان کوه «اشوکا» باشد که آهسته آهسته مفهوم معنی اسم اصلی آن بامرورزمان درخاطره های اهالی بومی رنگ دیگر گرفته و «اشوکا» به «عاشقان» تبدیل شده است .

افسانهٔ خزانه وطوطی :

بطرف جنوب دروازهٔ شرقی «ساون بودا» معبد بزرگیکه کنیشکا برای اقامت تابستانی یرغمل های چینی ساخته بود درزیر پای مجسمه «ویشراوانا» رب النوع ثروت دفانه بود که یرغمل های چینی ثروت هنگفتی گذاشته و درکتیبه بالای آن نوشته بودند : — «وقتیکه معبد مرمت کاری لازم داشته باشد مردم ازاینجا پول گرفته میتوانند» درین اواخر یاد شاه سرحدی که حریص ودوعین زمان ستمگار بود قصه جواهرات واشیای قیمتی خزانه را شنیده برای تصرف

آن بالا ولشکر خود در بگرام حاضر شد و باروبه تشدد کارابه علما وراهبین معبد زارانده ودرموقعی که میخواست سرخزانه را بار کنند طوطی که بالای سر مجسمهٔ رب النوع ثروت بود شروع به بال زدن نموده صداهای دل خراشی کشید ودرنتیجه زمین به لرزه در آمده پادشاه و قشونش بیحال بخاک افتادند و به جرم خود اقرار نموده با ندامت و پشیمانی مراجعت کردند .

فصل پنجم

بگرام وسائر نقاط کاپیسا درعصر یونانی

هندو کوه یا قفقاز هندی - اسکندر به قفقاز در پروان - بگرام و شهر کاپیسا - بحر به امپراطوری اسکندر و مداخلت جانشینان موریا یونانی های جنوب هندوکوه - سقوط استان ناهرمایوس از دست پهلوا ها و کوشانی ها

* * * * * *

اسکندر بعد از مقابله بامقاومت های شدیدی ومدهش و اهالی ولایات « هری » و « اراکوزی » « هرات وقندهار » از راه غزنی دراوایل زمستان « ماه نوامبر ۳۲۹ ق م » بوادی رود کابل رسید لیکن درانجا توقف ننموده وفورا عازم کاپیسا « کوهدامن » شد، علت عدم توقف اسکندر درمحل کابل فعلی خوب فهمیده نماشد و اگر علتی داشته باشد سراسر جنبهٔ عسکری خواهد داشت و اگر نه درعصر یونانی هم درانیجا آبادانی بود چنانچه مورخین یونانی آن رابنام « اورتسپانم » یا « اورتسپانا » وهمچنین به اسم «کارورا Karoura» یاد کرده اند . « استرابن



از آثار نفیس و ارجی گران که در اثر حفریات ۱۳۱۶ بدست آمده است



از آثار نفیس وتاریخی بگرام که دراثر حفریات ۱۳۱۶ کشف شده است

مورخ یونانی آن را « اورتسپانا » خوانده وچهار راهی نوشته که ازان راهای تجارتی بطرف بکتریان و ارا کوزی منشعب میشد بهرجهت مقصود ما دراینجا تشریح تاریخچهٔ قدیم کابل نیست بلکه میخواهیم ارائه بکنیم که کابل برخلاف آنچه که معمولاً تصور میشود درزمان یونانی‌هاهم اهمیت تجارتی داشت وعلت اینکه چرا اسکندرحین ورود خود از طرف غزنی دراینجا توقف نکرد طوریکه اشاره نمودیم شاید یکی عدم موقعیت مساعد عسکری و دیگری عجلهٔ خود او به وصول با کتریان بوده باشد زیرا « بسوس » درانجا مشغول بیعت گرفتن مردم برای خود بود بهرجهت اسکندراز درهٔ کابل به سرعت گذشته داخل کاپیساشد وچون جدار بلند هندوکوه را با کوتل های پر برف آن مقابل خود دید و از بومی ها استفسار نمود عبورآن رادران موقع سال غیرممکن یافته مجبور به توقف شد و قشون خود را در او پیان دامنه (کوه خواجه سیاران) که نسبتاً از مجرای وزش باد پروان کناره است امر اطراق داده دریای هند و کوه یعنی قفقاز یونانی هااز نقطه که مدخل

دره های پنجشیر ـ سالنگ ـ شتل ـ وغیره رادفاع کرده بتواند اساس شهر اسکندریه جدیدی را درنظر گرفته وسال آینده قبل ازینکه بطرف صفحات شمال عازم شود نظریه خود را عملی ساخت . چون یونانی ها درحوضه قشنگ کاپیسادوشهر معروف یکی « اسکندریه قفقاز » و دیگر شهر « نیکایا » رابنا نهاده وجغرافیه نگاران ومورخین ایشان از آنها زیاد صحبت کرده اند آتیهً ازموقعیت این هر دومفصل ترصحبت خواهم کرد حالا قبل ازهمه میخواهم در اطراف چیزی صحبت بکنم که در کاپیسا از همه بیشتر یونانی هارا تحت تاثیر گرفته وان سلسله باعظمت پر برف هندوکوه است :

هندوکوه یا قفقاز هندی :

یونانیهای که به معیت اسکندر بودند خواه بواسطهٔ عدم معلومات دقیق جغرافیائی ، خواه بواسطهٔ بلند بردن کار نامه های قوماندان خود وخواه بواسطه تشابه ، هندوکوه را کوه قفقاز وقفقاز هندی یاد کرده و یکی از قشنگترین قصص ارباب النواع خود را که موضوع آن چنین است به آن نسبت میدهند

درافسانه های کلاسیك ارباب النواع یونانی نقل میکنند که « پرومته » رب النوع یا ژنی آتش واولین پیشوای مدنیت بعد ازاینکه هیکل انسانی را « بعقیدهٔ آنها » ازخاك درست کرد خواست آنرا روح دهد ، برای این مطلب آتش آسمانی را دزدی نمود « ژوبی تر » رب الارباب برای توبیخ او « باندور » اولین زن قشنگ مخلوقه یعنی « حوای یونانی » را فرستاد اما « پرومته » از درمکر پیش آمده وخانم مذکور را اسیر خود ساخت آنگاه « ژوبی تر » به غضب شده پسرش « وولکان » رامامور ساخت تا اورا به سزا رساند : مشار الیه « پرومته » را درکوه قفقار فرارصخره ئی چهارمیخ نمود تاعقابی جگراورا بخورد آخر « هرکول » اسباب نجات اوشد . قرارقصهٔ فوق بندی گری « پرومته » اگرچه دراصل کوهای قفقاز بعمل آمده ولی از روزیکه یونانی ها وارد « کاپیسا » شده وچشم شان به تودهٔ برف هند و کوه افتاد و آنرا « قفقاز هندی » خواندند قصهٔ فوق الذکر راهم به قلل سربفلك کشنده ومغاره های وحشت اورآن نسبت دادند . ویکی ازسکندریه هائی را که

پسر فیلیپ درکاپیسا بنا نهاد بنام « اسکندریه قفقاز » یا « اسکندریه پای قفقاز » مسمی ساختند .

اسکندریه قفقاز :

سیاست نظامی اسکندر چنین متقاضی بود که تا وضعیت خودرا در عقب محکم نساخت گاهی امر بیشرفت نمیداد درممالك دشوار گذار ونقاطی که اهالی آن سرشوخ وجنگجو بودند بیشتر به این رویه اهمیت میداد چنانچه نسبت به سائر نقاطی که از آن عبور نمود عدهٔ اسکندریه های او که هر کدام اساساً « قشلهٔ عسکری » یا « شهر نظامی » بود درافغانستان بیشتر است و بعداز اسکندریه اری-پروفتازی-ارا کوزی یعنی اسکندریه های هرات - فراه - قندهار - اسکندریه قفقاز چهارمین شهر نظامی (۱) است که در پای هندوکوه برای حفاظت مدخل دره های پنجشیر - شتل - غوربند - سالنگ وغیره بنا نهاد .

راجع به تعین موقعیت شهر اسکندریه قفقاز ازسال های اول قرن ۱۹ اروپائی هائی که موقع مساورت درکاپیسا یافته اند

---

(۱) بهمین ترتیب درشمال هندوکوه هم اسکندرچندین شهری بنا نهاد

اظهار نظر نموده وجرو بحث شروع شده است . دو نفر مدقق معروفی که درین راه پیشقدم اند یکی مسن انگلیس «۱۸۵۳ ـ ۱۸۰۰» و دیگر «اگوست کورت» فرانسوی «۱۸۶۱ ـ ۱۷۹۳» است که اولی بگرام و دومی سیغان را پیشنهاد نمود (۱) ولی دیری نگذشته بود که نظریات آنها طرف تنقید واقع شده و «موسو ژاکه» فرانسوی و «ویلسن» H.H.wilson انگلیس با دلایل پیشنهادات ایشان را از بین بردند همین طور یکعده علمای دیگر که بردن نام‌شان ضرورت ندارد پشت هم آمده . نیلاب غوربند ـ اوپیان چاریکار ـ را پیشنهاد نموده رفتند وچون خرابه های شهر وسیعی در بگرام افتاده بود بیشتر توجه آنها به آنطرف معطوف میشد . چون موسیو فوشه به رهنمائی آثار مترجمه نگارشات هیوان ـ تسنگ در ۱۹۲۲ به افغانستان آمد به دستیاری معلومات مفید زوارچینی معلوم شد که بگرام پایتخت قدیم یعنی محل شهری است که آرین یونانی «نیسه» Nicée وخود زوارچینی «کاپسی» Kapisi

---

(۱) کتاب آثار بگرام : نگارش موسیو هاکن .

خوانده است . و محل شهر اسکندریهٔ قفقاز باید در جای دیگری تجسس شود .

تا گفته نماند که بعضی ها محل شهر اسکندریه قفقاز « اوپیان » راقلمداد نموده اند ولی اوپیان فعلی به چند کیلومتری شمال چاریکار یکی خرابهٔ روی خاکی ندارد که به موقعیت شهر قدیم دلالت کند و دیگر تاجائی که از تذکرات بعضی مورخین قدیم معلوم میشود اسم اوپیان نه فقط بیك شهر بلکه بولایت بزرگی هم اطلاق میشد . پس اگر « استفانس بی زانتم » Stephanos Byzantum یا « استفانس بی رانتی » در باب اسکندریه قفقاز می نویسد که . — « شهری است در اوپیانه قریب هند » دلیل شده نمیتواند که حتماً شهر اسکندریه قفقاز در اوپیان معمور بود زیرا اوپیانه در اینجا به معنی جامع ولایت بزرگ آمده است چون قرار افسانه های بومی « پروان » معاصر با بگرام آبادی داشت و برعلاوه موقعیت آن هم در پای هندوکوه هم درمدخل دره های آن ، وهم در ولایت اوپیانه تمام شرایط را در بر میگیرد گفته میتوانیم که

شهر اسکندریه قفقاز در پروان قدیم در جبل السراج فعلی بنا یافته بود . مورخین یونانی فاصله آنرا از « اور تسپانم » ۵۰ میل واز « دوکولا تیس » ۳۳۷ میل می نویسند چون مدققین امروزی « اور تسپانم » را کابل و « دوکولاتیس » را هشت نفر قریب بشاور تعین نموده اند از نقطهٔ نظر فاصله هم موقعیت پروان به شهر اسکندریه قفقاز موافقت میکند باید گفته نماند که « اریان » بذات خود شهر مهمی بوده چنانچه زوار چینی آنجا را به لهجهٔ چینائی هو ـ پی ـ نا Ho-pi-na ذکر میکنند و شهر بزرگ ماخواند میگویند که « ملنا ندر » یونانی شاه بزرگ کابلستان و گندها را و پنجاب درانجا تولد یافته است .

بگرام وشهر نیکایا :

« نیکایا » کلمه یونانی و « فتح » معنی دارد و احتمال میرود که ترجمهٔ نام بومی شهر باشد . در و فاسر « ویسن » انگلیس در کتاب « آریانا انته کویتا » صفحه ۱۸۳ محل شهرمذ کوررا به ۱۸ میلی اوبیان در بگرام فعلی تعیین میکند

و می نویسند که نام اصلی محل « جا یا پو را Jayapura »
یعنی « شهر فتح » بود بعلاوه شهر اسکندریه قفقاز شهر دیگری
که یونانی ها آباد نموده اند همین شهر « نیکایا » است که
موسیو فوشه بنام « شهر شاهی » موقعیت آنرا در « برج عبدالله »
و خرابه های مجاور آن در بگرام معین نموده است . دوره
معلوم نیست که این شهر چه وقت بنا شده اسکندر چون درسال
بعد (در ۲۲۷ ق م) از صفحات شمال هندوکوه فرود آمد
به اسکندریه پروان چندروزی توقف نموده بعلاوه یك قسمت
سربازان را که از ماماده بودند بعضی قبایل واهالی اطراف
و نواحی را نیز در شهر سکنا داده نیکا نور Nicanor یکی از
همراهانش را ماموراداره شهر ساخت و تری یاسپس Tyriospes
را نایب الحکومهٔ اراضی پارو پامیزاد یعنی ولایت کابل فعلی
مقرر نموده آمادهٔ حرکت شد و به شهر نیکایا دوباره
متوقف گردید .

می نویسند که اسکندر به شکرانهٔ پیشرفت های خود بنام الاهه
« اتنا Athena » قربانی در این شهر تقدیم کرده و به

« امفیس Omphis » و دیگر رؤسای اینطرف رود اندوس خبر فرستاد که به استقبال و ملاقات او بیایند چنانچه « امفیس » بواسطهٔ دشمنی که با «پوروس Porus » داشت از موقع استفاده نموده با ۵۰۰ فیل و تعارف زیاد در شهر « نیکایا » بحضور اسکندر رسید . (۱)

بعلاوه بقایای خرابه‌های زیادی که‌روی خاك مرئی‌است شواهد محیر العقول یونانی که‌پارسال از حفر گاه نمره دوم گرام پیدا شده بصورت قطعی به‌اثبات میرساند که این جایکی از شهر های مهم معمور بود .

تجزیه امپراطوری اسکندر و مداخلت خاندان موریا

خانندگان محترم مسبوق‌اند که بعد از وفات اسکندر مپراطوری‌وسیعه‌اش تجزیه و بین ژنرال‌های او تقسیم میشود بعد ازیك‌رشته گیرودار وجنگ‌ها بین‌پطلیموس ـ انیتوگون سلوکوس ، اخیر یك حصه بزرگ فتوحات آسیائی بدست

(۱) «پوروس» شاه هندی‌است که‌درموقع ورود اسکندر در پنجاب بین رود جناب وراوی سلطنت داشت .

سلوسید ها می‌افتد درین موقع که رزال هاس حند مصروف
رزم آزمائی بودند جندان مو بسای هندی موقع بیافته
افغانستان را بصورت موقتی به قلمرو واعود خود ملحق
میکند ــ «جندرا گوپتا» موسس خاندانهٔ سلطنتی موریا
درسال (۳۲۲ ق م) بدبخت «مگدها» نشسته «سلوسید نکاتور»
بنائی را که استرداد اراضی مفتوحهٔ اسکندر را دعوی میکرد
بقوه قاطع ساخت و گندهارا و کاپیسای افغانستان ابه قلمرو خود
ملحق نمود و بنوادی را بشمال هندوکوه محدود ساخت
بعد از اوپسرش «بندوسارا» و نواسه اش «اشوکا» قلمرو
حکومتی پدر وجد خود امحا فظه کرده به دامنهٔ فتوحات
خود وسعت دادند وعلی الخصوص «اشوکا» به انتشار معنویات
هندوکو شده دین بودائی را در افغانستان انتشار داد
قرار روایات قدیمه اشوکا در هده و اراضی متصلهٔ نگراه
معابد واستوپه های بزرگی آباد نموده این شاه در کاپیسا
حیاتی معروف بود وطوریکه در فصل سوم درمورد افسانه های
مای ذکر نمودیم احتمال زیاد میرود که کوه «عاشقان» ورا

ریزه کوهستان بنام او مسمی واصلاً « کوه اشوکا » بوده باشد زیرا دراینجا استوپهٔ بزرگی به بلندی ۱۰۰ قدم اباد نموده بود .

این وضعیت یعنی نفوذ خاندان موریا درصفحات جنوب وسلطهٔ حکمرانان خاندان سلوسید یونانی درشمال تا زمان اعلان استقلال «دیودوتس» درباختر در(۲۵۰ ق‌م) وحتی چندسال دیگر هم دوام داشت چنانچه وقتیکه «انیتوکوس سوم» «ارساس سوم» شاه پارتیارا بخود ملحق ساخته و باتفاق» به «اوتیدموس» سلطان باختر حمله کرد و بعد از مقابله های شدید باباختری ها بنام منافع عمومی یونانی‌ها دراسیا باشاه ایشان صلح نموده بجنوب هندوکوه بعزم حملهٔ هند پایان شد هنوز درکاپیسا وبگرام ودرهٔ کابل از خاندان موریا شاهی بنام «سوبها گاسنا» Soubhagasena حکمفرمائی میکرد ـ شارتر کمبریج هستری اف اندیا (۱) می نویسد :

---

(۱) این کتاب سبب (به کمبریج هسری آف اندیا) تازه‌تراست زیرا در ۱۹۳۶ با تجدید نظر بطبع رسیده .

این پادشاه یایکی از اجداد قریب او درموقع انحطاط قوای موریا سلطنت مستقلی در درهٔ کابل تشکیل داده بود . استرابون مورخ یونانی از وذکر میکند ومی نویسد بین او «وانیتو کوش » شاه یونانی شامی تجدید روابط بعمل آمد پروفیسر E W Thomas «توماس» بتقویت قول» تارنات Tarnath مورخ تبت که میگوید پسر اشوکاویر سنا Virsena پادشاه گندها را بود ' می نویسد چون کلمه «سنا Sena» در اخیر نامهای این خانواده میباشد احتمال دارد که «سوبها گاسه تانا» نواسهٔ اشوکا بوده باشد . بهر جهت را بطهٔ خویشاوندی این شاه با ارکان بزرگ خاندان موریا هر چه بوده باشد اخرین دودمان این خانواده است که در کاپیسا و درهٔ کابل حکومت نموده وبعد از او ومرا جعت انیتو کوش سوم غرب کل افغانستان به تصرف اوتیدموس سلطان باختر درمی آید

در این کتاب یونانی هائی که بعداز (۲۵۰ ق م) مستقلاً در باختر سلطنت نموده اند سر وکاری نداریم زیرا از زمینهٔ بحث ماخارج اند فقط برای اینکه سلسلهٔ موضوع در نظر

خوانده گسیخته نهاند به گرفتن نام و ذکر خیلی مختصر
انها پرداخته اصل موضوع مطلوبه را که عبارت از ذکر
شاهان یونانی است که از بگرام به جنوب هندوکوه سلطنت
نموده اند مفصل تر بیان میکنم :

بانی سلطنت مستقل یونانی باختر شخصی است موسوم به
« دیو دوتس » که از طرف انیوسوکوش سلطان یونانی
شامی نایب الحکومهٔ ولایت بکتریان بود و درحوالی ۲۵۰ ق م
اعلان استقلال نمود بعد از سلطنت کوتاه ٥ــ٦ سالهٔ
او پسرش، دیو دونس دوم به سلطنت رسید هنوز از جلوس او
چند سالی نگذشته بود که « ایو تید موس » حکمران سغدیان
بر او حمله کرده خودش رامقتول و تخت و تاج اورا متصرف
شد و بین سالهای ۲۳۰ و ۲۰۰ ق م از باکتریان بر کل افغانستان
حکمفرمائی نمود و باختر درعصر او به منتهای اوج و اقتدار رسید.

مشار الیه از ضعف خاندان موریای هندی و گرفتاری
های انیتو کوش سوم شامی بارو منها استفاده نموده پسرش
« دمتر یوس » را به فتح هند ترغیب نمود چنانچه مشار الیه

کل پنجاب شرقی وغربی را متصرف شده بنام (فاتح هند) موسوم گشت وچون در سن بدرش وفات کرد برادر بزرگ خود «اوتید موس دوم» راوکیل خود در باختر مقرر نمود ومرکز سلطنتی خود را در ساکلا-سیالکوت پنجاب قرارداد

درین وقت «ایوکراتید مس» نام یکی از جنرال های زمان بدر اوموقع را مساعد یافته در باختر بنام خود اعلان سلطنت نمود «دمتریوس» چون ازین وقعه خبر شد با ٦٠ هزار نفر برای استرداد تخت و تاج خود و بدر خود به باختر هجوم آورد و باایکه ایوکراتیدس را با ٣٠٠ نفر محاصره کرد آخر ناکام برامد و به پنجاب مراجعت نمود همین طور (ایوتیدموس دوم) و (دمتریوس دوم) پسرانش و «اگاتوکلس» و «پانتالئون» که از دودمان خاندان «اوتید موس» سلطان باختر بودند هر کدام ازطرفی به «ایوکراتیدس» حمله‌آوردند اما هیچ کدام موفقیتی حاصل نتوانست وبدین‌منوال درامرا طوری باختر یعنی افغانستان وملحقات هندی آن دو خانوادهٔ شاهی یونانی رقیب هم به‌میان آمد: اخلاف «ایوکراتیدس»

در افغانستان واو لادهٔ «تیدموس» درپنجاب . چون موضوع بحث ما درین کتاب محدود به «شاهان کاپیسا» است از ذکر حال رجال سلالهٔ دوم وسائر موضوع ها صرف نظر نموده از اولادهٔ خانوادهٔ اولی یعنی کسانی که مقر حکومت شان کاپیسا بود صحبت میکنیم : پوشیده نیست که وجود اسکائی ها که درحوضهٔ سردریا مقیم بودند همیشه برای سلطنت یونانی باختر خطری بود و تهلکهٔ آنها حس می شد تااینکه درزمان ایوکراتیدس ایشان از جانب شمال ومهرداد اول پارتی ازخراسان (از طرف غرب) پیش قدمی نموده درنتیجهٔ نفوذ وحاکمیت یونانیها در شمال هندوکوه خاتمه پذیرفت اگرچه پسرش هلیوکلس هم زمانی درشمال هندوکوه حکمفرمائی نموده لیکن دامنه پردوامی نداشته ومیتوان اورا آخرین شاه یونانی باختر و اولین حکمفرمای یونانی «کاپیسا» دانست زیرا یونانی‌ها بعد از اینکه ازشمال هندوکوه پس پا میشوند به جنوب آن فرود آمده مرکز خودرا در کاپیسا قرار میدهند .

بعد از و اگرچه از روی حدس وقرائن عدهٔ زیادی

را از خانوادهٔ ایوکراتیدس و در جملهٔ جانشینان « هلیوکلس »
قلمداد میکنند و بعضی زاده « تاکسیلا » و عدهٔ زاده « پشکلاوتی »
یعنی « چارصده » فعلی وغیره نقاط شمال غرب هند از ذکر
آنها هم صرف نظر نموده همین قدر متذکر میشویم که
معروفترین جانشینان او « اینتیال سیداس » « امین تاس »
و « هرمایوس » است
« هرمایوس » آخرین شاه یونانی جنوب هندوکوه است
که در نگرام خود را محکم کرده بجانب شمال با کوشانیها،
بطرف جنوب غرب با پهلواها مقابله میکرد و آخر به بعضی
نظریه ها « کجولا کدفیزس » کوشانی و به بعضی های دگر
« گندوفارس » پهلوا او را شکست داد . معمولاً آنچه
بطور محقق قبول میشود این است که « هرمایوس » را
« کجولا کدفیزس » کوشانی شکست داده و سلطنت از یونانی ها
بکوشانیها انتقال یافته است هرمایوس آخرین شاه یونانی
کاپیسا در بعضی سکه ها باعیال خود ملکهٔ « کالیوپ » ('aliop)
یکجا معلوم میشود بود و حکمرمائی یونانیها با سقوط
« هرمایوس » در حوالی (۲۰ م) را کاپیسا خاتمه پذیرفته است.





ازاثار نفیس وتاریخی بگرام: پارچه‌های عاج که‌روی انها اشکال انسانی منقوش است.

فصل ششم

بگرام در عهد کوشان

ورود کوشانی ها - روابط دربار بگرام باروماثی ها وچینی ها - انتقام گیری ازچین - یرغمل ها ی چینی - بزرگترین مبلغ و عالم کاپیسائی « گونا وارمان » اجتهاد مبلغین کاپیسا در شرق اقصی .

* * * * * *

طوریکه درفصول قبل شرح داده شد اگرچه بگرام در عصر یونانی وحتی پیشتر هم آبادی داشت و درسال های اخیر سلطنت " هلیوکلس " پایتخت شاهان یونانی جنوب هندوکوه وکابلستان گردید ولی دورهٔ شکوه وعظمت آن با ورود کوشانیها شروع شد زیرا اگر در وقت حکمفرمائی شاهان اخیر یونانی پایتخت شده بود مرکز قلمرو محدودی شمرده میشد وبا کوشانیها خصوصاً « کنیشکای کبیر » مرکز یاپایتخت تابستانی امپراطوری بزرگ ومقتدر آسیا گردید .

کوشانیها برخلاف آنچه تاسالهای اخیر مستشرقین اروپائی تصور میکردند واخیراً تغیر نظریه داده اند شاخهٔ آریائی

نژادی است که از سرزمین بومی آریائی حوضهٔ اکسوس مستقیما بطرف شرق بوادی سر دریا وماورای شرقی آن منتشر شده مانند پاش قراولان نژاد آریائی قرون متمادی با عالم زرد و زرد پوستان مغلی درتصادم ماندند (باگفته انما بد که یکی از علمای ممتاز جاپانی پروفیسر « هاندا تورو » پروفیسر فاکولتهٔ ادبیات دارالعلوم امپراطوری توکیو به این عقیده است که سلطنت کوشانی را اهالی « تاهیا » یعنی بکتریان قبل از ورود « یوچی » که معمولاً ایشان را اجداد کوشانی میدانند تشکیل داده وازین استنباط می شود که کوشانی ویوچی دوقوم علیحده بوده واول الذکر بومیان اریائی تخارستان باشند)

بهر جهت چون این مسئله خیلی بزرگ است و عجالتا نظریات آنی پروفیسر جاپانی دردست نیست و موضوع فعلی کتاب ما هم بحث زیادی درین مورد اجازه نمیدهد به اساس نظریات عمومی که تاحال معمول و مورد قبول است میانگاریم که این شاخهٔ آریائی درا ثر فشار « هیوانگ نوها » بتدریج

از جلگه های سردریا به‌آمو دریا انتقال نموده و در حوالی (۷۰ ق‌م) به بکتریان ریختند وسلطنت یونانی ها را در شمال هندوکوه سقوط دادند

کوشانیها چون به بکتریان رسیدند درینجا قوم تجارت پیشه ومتمدنی بود و باش داشت که بنام «تاهیا» یادشده‌است . بعد از انتشار خود در بکتریان قبایل کوشان آن قطعه را بین قبایل خود به (۵) ایالت تقسیم نموده و مدتی باینعنوان در شمال‌هندوکوه‌حکمفرمائی نمودند تااینکه «کوجولا کدفیزس» رئیس یکی از قبایل پنجگانهٔ ایشان موسوم به «کوی-شوانگ» یا «کوشان» مقتدرشده دیگر هارا مطیع خود ساخت و سلطنت کوشانی را تاسیس نمود

باین ترتیب چون قبایل کوشان بهم متحد شده ازخود سر وسلطنتی یافتند به یونانیهای که خود را در جنوب هندوکوه «درکاپیسا» محکم نموده بودند بنای حمله‌را گذاشتندوطوریکه دراخیر فصل پنجم ذکر شد با «هرمایوس» درحوالی (۲۰ م) سلطهٔ سیاسی یونانی‌های کاپیسا سقوط نموده و بعوض کوشانی قایم‌مقام

آن گر دید وبتدریج ازین نقطه به چهار طرف انبساط نمود

در زمان « کجو لا کد فیزس » چون نفوذ کوشانها بعلاوهٔ بکتریان آهسته آهسته برتمام ولایت کابل وقندهار و در سمت مشرقی تاحوالی سند انتشار یافت وبعبارت دیگر چون افغانستان معاصر قلمرو سلطنت او را تشکیل میداد مرکز حکومتش درکاپیسا محتملاً همین شهر « بگرام » بود .

« کجو لا کد فیزس » ابتدا مسکوکات « هرمایوس » را که در « کاپیسا » ضرب رسیده بود تقلید مینمود چنانچه در بعضی مسکوکات او نام خودش « وهرمایوس » هردو دیده میشود . هکذا مسکوکاتی ازو دیده شده که قرار اکثر احتمالات باید از سکه های « آگوست » امپراطوری رومن تقلید شده باشد . ناگفته نماند که « کجو لا کد فیزس » معاصر « آگوست » امپراطوری رومن میباشد واولین نمایندهٔ کوشانی « دربار بگرام » درعصر « کجو لا کد فیزس » به روما نزد « آگوست » فرستاده شده بود .

موسس اولین خاندان سلطنتی کوشان درحوالی (۷۸ م)

وفات نموده وبعد از او « ویما کد فیزس » پسرش که او را « کد فیزس دوم » هم میگو یند بر تخت نشست . چون قلمرو کوشانیها درینوقت خاك آریانا یعنی افغانستان فعلی را سراسر فرا گرفته بود « ویما کدفیزس » به انبساط سرحدات خود طرف هند کوشیده پنجاب ، دوآب ، اود وغیره را فتح نموده بنام «فاتح هند »موسوم گردید .

مسکوکات او قشنگ وفلزاو مس وطلا است . مشارالیه درمسکوکات ، عناوین خیلی با شکوه وجلال را اتخاذ نموده ومانند پدر خود یکطرف سکه رسم الخط یونانی وطرف دیگر رسم الخط بومی خروشتی را استعمال نموده است . قراریکه از منابع تاریخی چین معلوم میشود اولین تصادم بین امپراطوری کوشان وچین درعصر «ویما کد فیزس »واقع شده است. اگرچه علت این تصادم بصورت صریح معلوم نیست بازهم چون جنرال «پان چاو»چینی باقشونی برای فتوحات ختن وکاشغر آمده بود و «ویما کد فیزس » خواستگار مزاوجت دختر شاه چین بود واین مسئله را چینائیها قبولدار نشدند درنتیجه بین کوشانی

وچینی در دامنه های شرقی پامر جنگی واقع شده «وبما کدفیرس» بس باگردند در عرب برخلاف، روابط کوشانیها با امپراطوری روم محکم ترگردیده وبما بندهٔ «کدفیرس دوم» به دربار «تراجان» حضور داشت روابط تجارتی امپراطوری کوشان باروم ها انبساط زیاد داشت.

مال التجاره از تمام قسمتهای امپراطوری به پیمانهٔ زیاد از راه وادی کابل وکاپیسا به بکتریان وخراسان واز آنجا از میان امپراطوری بیارتی بطرف غرب میرفت وروم ها سالا به مبالغ گرافی برای خریداری مال التجاره درامپراطوری کوشان صرف میکردند

بعداز «کدفیرس دوم» چون سلطنت در (حوالی ١٢٠م) به دست توانای شخص بزرگی چون «کنیشکا» رسد پایتخت تابستانی خودشهر نگرام راتعین نموده (١) به انبساط قلمرو

---

(١) امپراطوری کوشانی کنیشکا سه پای تخت داشت: برطبق تقاضای فصول، زمستان درپشاور، بهار درگندهارای غربی وتابستان در نگرام اقامت می نمود.

سیاسی امپر اطوری کوشان صرف مساعی زیاد نمود چنانچه درهند تا « مگدها » و « بنارس » کنار رود گنگا ودر ترکستان چین تا کاشغر و یارکند یعنی حوضهٔ رود تارم پیش رفت و به این نوع انتقام متقدمین خود را از چینائیها گرفته پسر امپراطور چین یا طوریکه بصحت قریب تر است « شه ــ آن ــ پان » (Ch-en-pan) نام یکی ازخویشاوندان شاه چینائی کاشغر را باجمع دیگر بطور یرغمل با خود آورده به اعزاز نزد خود نگاه میداشت و درموسم تابستان معبد (شا ــ لو ــ کیا) را که عبارت از پورهٔ شترك بگرام باشد برای رهایش آنها تعین نموده بود . کنیشکا بزرگترین امپراطور کوشان تنها از نقطهٔ نظر کشور کشائی وپیشرفت های نظامی قابل تمجید نی بلکه از بسیار پهلوهای معنوی سزاوار ستایش است زیرا عصر زمامداری اودورهٔ ترقی زبان، ادبیات صنعت ، دیانت ، فلسفه ، علم وحکمت است و ازین جنبه ها دورهٔ اودر تاریخ آریانا نظیر ندارد چون مقصود ما درینجا صحبت در اطراف بگرام درعهد کوشان میباشد نگارشات

خود را راجع به شاهان کوشان خصوص شخص کنیشکا که مستقلاً
یك رساله میخواهد قطع نموده باصل مطلوب می پردازیم .
طوریکه در فصول پیشتر نگاشتیم این مسئله حتمی است
که پیش از کوشانیها نگرام آبادی داشته زیرا قبل ازین
در زمان شاهان اخیر یونانی هم پایتخت شده بود ودر طبقات
عمیق اراضی وحتی در روی زمین مسکوکات ایشان بکثرت یافت
شده . چون موسیو فوشه احاطهٔ « برج عبدالله » را شهر کوچک
شاهی عصر یونانی خوانده احتمال زیاد دارد که شهر
بزرگتری که خط حصار باعظمت آن هنوز تهٔ خاک معلوم
میشود مربوط به کوشانی‌ها باشد . اشیای سفالی از قبیل
کاسه ، کوزهٔ کوچک دو دستهٔ یکنوع گیلاس های پایه
دار گلی ، قیف وغیره که در اثر حفریات پارسال ویر ارسال
پیدا شده بعد از مطالعات بنظر موسیو هاکن مربوط به
« اوایل عصر استقرار کوشان » در کاپیسا معلوم میشود . چون
بساختمان دوکانهای قدیم این شهر دقت شود از نقطهٔ
نظر معماری چندان مهارتی در آنها بکار نرفته واین خود

دلیلی است که تعمیر شهر را به بودائیها بلکه به کوشانیها متعلق میسازد .

بگرام چون درعصر کوشانی با یک زمان پایتخت و درعصر کنیشکا « مرکز تابستانی بود طبعاً از نقطهٔ نظر احتیاجات دروقت خویش حائز اهمیتی بود. چون صنعت (گریك و بودیك) درعصر کوشانی ترقی زیاد داشت در کاپیسا صنعتگران هم مصروف تعمیرات معابد و هیکل تراشی بودند

اگرچه در بگرام وسایر نقاط کاپیسا از نقطهٔ نظر دین درعصر کوشان آزادی زیاد وجود داشت ودر بگرام بعلاوهٔ پیروان بودائی برهمنی هاوغیره زنده گانی داشتند اما با مبلاتی که شاهان کوشانی به « بودیزم » شان دادند دین بودائی نسبت بدیگر ادیان ترقی نموده و شکل دیانت رسمی بخود گرفته بود در زمان کوشانیها خصوص درعهد کنیشکا معابد واستوپه های زیاد در بگرام ودامنه های حصار کهستانی قشنگ کاپیسا آباد شده بهزارها نفر علما و راهبین در آنها بود وباش داشتند . کنیشکا باعلم دوستی ودیانت پروری که

داشت بزرگترین علماو دانشمندان وقت را از اقطار امپراطوری بدور خود جمع نموده بود . میگویند که برای بدست آوردن یکنفر ادیب مشهور که به « اسوا گوزا » معروف ونزد پادشاه « مگدها » بود مخصوص باشاه مذکور به جنگ درآمده وبعد از فتح ادیب را گرفته وباخود آورد ومشاور ادبی خود مقرر نمود . هکذا برای امور مذهبی هم « کنیشکا » مشاوری داشت که اسم او « پارسوا » بود درمحفل مذهبی که کنیشکا درپشاور دایر نموده بود درمیان علمای گندهاری کاپیسائی هم زیاد شامل بودند وعلمای گندهارا ، کابل ، کاپیسا به اندازهٔ درعلوم مذهبی تبحر داشتند که موجد طریقهٔ نوی بتمام « مهایانا » گردیدند .

علاوه برین علمای کاپیسا درانتشار بودیزم درچین وسایر نقاط شرق سهم بزرگ گرفته ووقت بوقت باقافله های مبلغین که از کشمیر وگندهارا آمده وبطرف شمال رهسپار میشد عدهٔ زیادی ازایشان هم شامل میشدند درمیان علما ومبلغین کاپیسا آنکه دراواخر قرن ۲ ع ازهمه معروف است « گوناوارمان

« Gunavarman » نام داشت واصلاً شهزادهٔ این دیار بود .
مشارالیه بعدازانجام تحصیلات مذهبی وسایر علوم متداولهٔ
وقت درعلوم دینی تبحرزیاد حاصل نموده آخراشتیاق خدمت
درانتشار دین به این وادارش نمود که از زندگانی باتجمل
و آرام شاهی گذشته مانند یکنفرمبلغ بکدام طرف عازم شود ،
چنانچه اول مسافرتی بهندنموده وازانجا بجزیرهٔ « سیلان »
رفت وبعد ازچندی بطرف جزیرهٔ « جاوا » که هنوز سرزمین
برهمنی بود برای تبلیغ عازم شد و در اثر اجتهاد خود شاه
وملکهٔ آنوقت « جاوا » را بدین بودا داخل نمود . چون
آوازهٔ شهرت او درشرق بلند شد امپراطور چین « لیو - یو
Liéou-yu که ازخانوادهٔ شاهی« سونگ « Saung » بود
آرزومند ملاقات وشناسائی اوشده ودر ٤٢٤ به حکمران
چینی « تونکن » هدایات داده تامبلغ معروف کاپیسائی را به
چین دعوت کند . « گونا وارمان » خواهش امپراطور چین
راقبول نموده اول به « کانتن » وازآنجا به « نانکن » رفت .
امپراطورچین درجوار قصرامپراطوری معبد مجلل و باشکوهی

آباد نموده وعالم کابیسائی درآنجا تا آخرین دقایق حیات به ترجمهٔ آثار بودائی به چینی اشتغال داشت .

از شرح حال عالم فوق الذکر بخوبی معلوم میشود که چراغ علم ومعرفت که بشهنشاه بزرگ کوشان درآریانا روشن شده بود اشعهٔ فروزان آن تا اواخر قرن ٤ واوایل قرن ٥ یعنی زمان ورود مهاجم هیاطله خاموش نشده به هر نقطه امپراطوری علم ، صنعت ، هیکل تراشی ، نقاشی ، ادبیات ونویسندگی ترقی درخشان داشت .

از همین نتایج حفریات دو نقطهٔ مختلف شهر کوشانی نگرام که یکی رستهٔ دکانها ودیگر قصری بود معلوم میشود که از نقطهٔ نظر حیات اجتماعی وطرز زندگانی نجبا وعوام کوشانی فرق داشتند واین فرق هم بعد از تهاجم ویغمای دارائی یونانیها درمیان ایشان پیدا شده رؤسا واشخاص با نفوذی که حین اشغال باختر وتصرف کابیسا اموال یونانیها را متصرف شدند باآن صاحب ذوق وسلیقه گردیده طرز زندگانی آنها

عوض شده است . برعکس عوام چندان تغیر نکرده با همان رویه زندگانی سادهٔ قدیم ادامه داده باظروف سفالی قناعت مینمودند . معذالك رستهٔ دکانهای ایشان مرتب ودکانهای آنها عموماً منقسم بردوحصه بوده « پس دکانی » «وپیش دکانی» که دراولی آذوقه ودر دومی اشیائی را که حاضر برای فروش داشتند میگذاشتند . روی جدار دکانهای خود را عموماً با الوان طبیعی معدنی سفید وسرخ و آبی رنگ می نمودند.
خارج ازمحوطهٔ شهر بطرف جنوب درروی جلگه ودر اطراف دامنه ها ودوزه های « کوه پهلوان » معابد متعددی آباد بوده هر معبد بذات خود یك مکتب علم و صنایع نفیسه بود ، زیرا بعلاوهٔ اینکه علما و راهبان مشغول ترجمه وتالیف آثار مذهبی بودند درعین زمان بهترین هیکل تراشان ونقاشان هم بشمار میرفتند . در عصر کوشان چون نفوذ امپراطوری درهند تاسواحل رود گنگا انبساط داشت ازراه درهٔ کابل وگندها را وار راه لغمان ، تگو ونجرو بین هند و کاپیسا

رفت و آمد فوق‌العاده زیاد بود وهمان طوریکه کنیشکا ایام تابستان را دربگرام کنار رود پنجشیر میگذرانید حتماً نجبای کوشانی هم این کار را میکردند ومعززین و روحانیون هند هم درین رفت وآمد باسلطان تغیر محل میدادند. خلاصه کاپیسا در عصر تمام شاهان کوشان مخصوصاً در دورهٔ زمامداری سلطان بزرگ کنیشکای کبیر به منتهای عروج خود رسیده بود .

فصل هفتم

معابد بودائی بگرام

صد معبد و ششهزار راهب بودائی طریقه های «مهایانا» و «هنایانا» هزار نفر برهمنی و ده معبد ایشان معبد «شالوکیا» اقامتگاه برغمل های چین- کشودن خزانهٔ معبد - معبد را هیولا - معبد شاه - معبد ملکه

* * * * * *

قراریکه هیوان - تسنک زوار چینی نقل میکند کاپیسا روی همرفته دارای ۱۰۰ معبد و ششهزار راهب بودائی بود وچون معابد مذکور عموماً در دامنه های کوه و نقاط مرتفعه آباد شده بود روز گنبد های بلند ور نگین آن زیر اشعهٔ زرین آفتاب میدرخشید و آواز نـاقوس وشعاع کمرنگ چراغ ها در دل سیاه شب موقعیت اینها را در اطراف افق وانمود میکرد قرار چشم دید زوار علاوه بر پیروان دو طریقه بودائی (مهایانا - هنایانا) ومعابد مربوط ایشان ده معبد برهمنی وتقریباً هزار نفر پیروان این دیانت ومذهب شیوائی در اینجاه بود وباش داشتند مشار الیه درکوچه های شهر بگرام ودیگر نقاط کاپیسا برهمن های برهنه که بدن خود را به خاکستر

مالیده وشیوائی هائی را که از استخوانها زناری در دست داشتند مشاهده کرده چنانچه آثار این دیانت از منتها الیه جنوب شرقی کاپیسا از کوتل‌خیرخانه کشف‌شده است . کاپیسا ازنقطهٔ نظر دیانت بودائی مانند درهٔ بامیان از بزرگترین کانون دینی بشمارمیرفت . حلقهٔ قشنگ کهستانی ، افق کشاده ، دره های‌خموش وآرام ، مناظر باشکوه ، چشمه های فراوان کناره های بیسر وصدا ، یعنی تمام چیز های که راهبین‌انزوا پسند بودائی میخواستند درین جلگهٔ بدیع جمع شده است علاوه برین مزیات چون بگرام مدت مددی مرکز حکومت یونانی های جنوب‌هندو کوه وامپراطوری بزرگ کوشانیان بود طبعاً باعظمت ترین عمرانات‌مذهبی درآنجا آباد میشد .

ازین صد معبدی که «هیوان ـ تسنگ» درکاپیساقلمداد نموده علاج ندارد که اقلا ۱۵ تا ۲۰ آن در بگرام وافق گرد ونواح آن بوده باشد چنانچه تنها در دامنهٔ اطراف کوه پهلوان بقایای ۷ـ یا ـ ۸ معبدهنوز معلوم میشود همچنین بطرف جنوب خرابه های شهر کوشان در حوالی قریه «امیری» وبطرف

غرب گفته در میان کشت زارها آثار معابد و استوپه ها بوضاحت کامل معلوم میشود . استوپۀ بزرگی را که در دم قلعۀ فوق الذکر بوده اهالی به صفۀ مدوری تغیر داده اند و مهمان جای باشنده گان قلعه شده است .

استوپۀ معبدی که بگرام آثار روی خاکی آن خیلی زیاد است در پوزۀ جنوب شرقی کوه پهلوان افتاده و تا یك قرن قبل دست نخورده و کاملاً آباد بود و در ۱۸۳۳ مسن انگلیس (۱) که به اجازۀ اعلیحضرت امیر دوست محمد خان بکابل آمده بود چند نفر را برای حفریات آن از مرکز فرستاده و قراریکه مؤلف کتاب «اریانا آنتی کوتما» می نویسد چیزی ازان یافت نشده (۲) نا گفته نماند که کاوش بی اصول آنها فقط شقی در استوپه

---

(۱) به کتاب اریانا انتی کوینا تالیف مستر و اسن انگلیس مراجعه شود .

(۲) شقی که در استوبه نموده اند بخوبی دیده میشود . اگر حقیقةً جیزی یافت نشده باسد جای حیرت نیست زیرا گما شتگان مسن استوپه را شق نمود، اندنه معبد را جون همیشه استوپه ها جیزی نمیدا شتند باشد امکان دارد که جیزی پیدا نشده باشد .

وارد کرده ومعبد ملحقهٔ آن جای بجای است .

بزرگترین معبد دیگر بگرام معبد (پوزهٔ شترك) است که به دامنهٔ شمالی کوه پهلوان به سه کیلو متری شرق (برج عبدالله) مقابل قلعهٔ (هزاره) چهل متر بلند از سطح مجرای رود خانهٔ پنجشیر واقع واز کوه عاشقان گرفته تمام ریزه کوهستان ، کوهستان ودورنمای کوهدامن تحت نظر آن افتاده است .

در اطراف کوه پهلوان غیر ازین دو معبد طوریکه پیشتر ذکر نمودیم ۵ ــ ٦ معبد دیگر هم موجود است که جاها و بقایای آنها بوضاحت معلوم میشود و فواصل آنهاازیك دیگر بسیار کم است(فاصله بین سه چهار معبد دامنهٔ شمالی ۳۰۰ متر بیش نیست) وموقعیت آنها طوری انتخاب شده که ازیك معبد معبد دیگر معلوم میشود واحتمال زیاد میرود که به این ترتیب را هبین منزوی ازاحوال یکدیگر خبر میگرفتند ودر موقع لزوم بکمك همدیگر میرسیدند .

حالا که بصورت مختصر وضعیت فعلی بقایای معابد بودائی

بگرام شرح داده شده میرویم به بینیم زوارچینی درقرن ۷ مسیحی درعصر ورود خود راجع به آنها چه شنیده وچه دیده وچه مینویسد .

معبد (شالو کیا) اقامتگاه یرغمل های چینی :

هیوان تسنگ زوار چینی مینویسد : که بفاصله ۳ یا ٤ لی (کمی بیش ازدو کیلومتر) شرق پایتخت به دامنهٔ شمالی کوهی معبد بزرگی است که ۳۰۰ راهب در'ن بودوباش دارند و پیرو طریقهٔ راه کوچك نجات میباشند . »

درفصل هفت درمورد لشکر کشی های امپراطوری کنیشکا درکاشغر وختن بملاحظه رسید که بعد ازکامیابی سلطان مقتدر کوشان پسر امپراطور چین یا یکی از بستگان شاه چینائی کاشغر وختن رابقسم یرغمل بگرفت در کتاب (هوویلیلی Huvi-Lili) سوانح حیات « هیوان ـ تسنگ » هیوان - تسنگ درصفحه ۷۲ نوشته است که این یرغمل عبارت از پسر امپراطور چین « Han هان» بود چنانچه « اسوا گوزا » عالم معاصر کنیشکا اورا درپشاور درموقع علاچشمانش دیده است بهر جهت باپسر

خود امپراطور چین یاپسر شاه چینی کاشغرستان هر که بود درچینی بودن او شکی نیست .

کنیشکا نسبت به یرغمل های چینی التفات زیاد داشت وبرای آسودگی وموافقت آنها به آب وهوا اقامت گاهای متعدد زمستانی، بهاری تابستانی درشهر های امپراطوری پشاور، کابل بگرام برای ایشان معین نموده بود .

قراریکه زوار چینی نقل میکند چنین معلوم میشود که مسکن تابستانی آنها دربگرام درهمین معبد « شالو کیا » بود، وقسمیکه موقعیت ومسافت آن‌را از پایتخت تشریح داده امکان زیاد میررد که معبد « شالو کیا » عبارت از همین معبد پوزی شترك حالیه باشد که پارسال حفریات آن شروع شده است

هنوز بر نویسنده معلوم نیست که اصل بانی معبد خود کنیشکا است یا یرغمل های چینی به پول خود آنرا آباد کرده اند از بعضی گذارشات تاریخی وافسانه های قبل الاسلام چنین معلوم میشود که بانی آن یرغمل های چینی بوده بهر جهت در تزئینات آن سلیقهٔ مخصوصی بکار رفته ویرغمل ها بقسم

یاد گار تصاویر خود را به درو دیوار آن نقش نموده بودند چنانچه زوار چینی این موضوع را تذکر داده میگوید تصاویر پرغمل ها در دیوار ها نقش است وار نقطهٔ نظر شکل ولباس به مردمان شرق« Hia هیا» یعنی چین شباهت کامل دارند.

بعد ازینکه دربار بگرام به پرغمل های چین اجازهٔ مراجعت داد ورخصت شدند (۱) درمعبد «شالو کیا» بیاد بود آنها هرسال درفصل باران که بهترین موقع ازوا واجابت دعا بود حملهٔ تشکیل داده و دران راجع به سلامتی وسعادت آنها دعا خوانده میشد .

در نیمهٔ اول قرن ۷ مسیحی در موقعی که زوار چینی هیوانتسنگ ازراه درهٔ غوربند به کاپیسا داخل میشد پادشاه وقت که قرار گفتهٔ خودش از قبیلهٔ کشاتر یا Kshatria بود باتمام راهبین وعلمای دوطریقهٔ بزرگ مذهب بودائی به استقبال

---

(۱) احتمال میرود که پسر شاه چین یا کاشغرستان را که Ch-en-Pan چن پان» نام داشت «هو ویشکا» جانشین کا نیشکا بین ۱۱٤ - ۱۲۰ مسیحی رخصت نموده وبه تخت پدرش نشانیده باشد .

او برآمده هر دسته سعی میکرد که زوار را در معابد خود استقبال کنند. آخر سرحلقهٔ راهبین طریقهٔ « راه کوچك نجات » که در معبد « شالو کیا » منزوی بود پیش شده گفت چون این معبد بپول پسر امپراطور چین آباد شده وشما حالا از ین مملکت تشریف میارید بی مناسبت نخواهد بود اگر اول درینجا نزول فرمائید .

زوار از شنیدن این بیانات قلباً متاثر شده وچون خودش ورفیق راهش « برآجنا کارا » بزرگترین عالم بودائی بلخ هردو بطریقهٔ علمای این معبد بودند میل اقامت در آنجا نشان دادند و تقریباً یکماه فصل بارانی سال ۶۳۲ را درآنجا گذرانیدند .

کشودن خزانهٔ معبد

درفصل افسانه های قبل الاسلام مختصر شرحی ازین خزانه داده وقصهٔ تجاوز یك نفر شاه حریص وممانعت طوطی معبدرا بیان نمودیم حالا در مورد خود خزانه که حقیقت تاریخی هم دارد میخواهیم متذکر شویم که برغمل های چینی در موقع

آبادی این بنا مقدار مسکوکات طلا ومرواريد را برای مرمت کاری و رفع نوقصات آن دفن نموده بودند و باترتیبی که در مورد افسانهٔ خزانه ذکر شد هیچکس حتی روحانیون هم بـه کشودن آن جرئت نمیکردند . لذا راهبین معبد از وجود زوارچینی استفاده نموده ازاو خواهش نمودند تابه کشودن سرخزانه اقدام کند.مشارالیه بدستیاری ده نفر راهبین دیگر بعد از ذکر اوراد شروع به حفر نمود و به عمق ۷ یا ۸ فت ظرف بزرگ مسی پیدا شد که دران چندین صد سکهٔ طلا و چندین بیست مروارید گذاشته شده بود . روحانیون آنچه برای مرمت کاری معبد لازم داشتند گرفته از زوار چینی ممنونیت زیاد نمودند .

معبد راهیولا

این معبد که بنای آن به « راهیولا » یکی از وزرای قدیم دیانت پرور بگرام نسبت میشود بفاصلهٔ تقریباً ۳۰ لی (۱۵ کیلومتر)جنوب شرق پایتخت بنا شده بود ودرقرن ۷ مسیحی هنگام ورود زوار چینی هنوز آباد بود وبا بلندی صد قدمی

و تزئینات محلی که داشت در زیر اشعهٔ آفتاب میدرخشید

معبد شاه

بکنار سواحل جنوب رودخانهٔ بزرگی که بشمال غرب

پایتخت واقع است معبدی است مربوط بیك « شاه قدیمه » که

در آن دندان شیری شهزاده « سا کیاموی » میباشد . همکذا

بطرف جنوب شرق این معبد دیگری است که آن را نیز یك

پادشاه قدیم ساخته در آن یك پارچهٔ جمجمهٔ « تاباگاتا » و یك

تار موئی گرهٔ فرق سر او میباشد

معبد ملکه

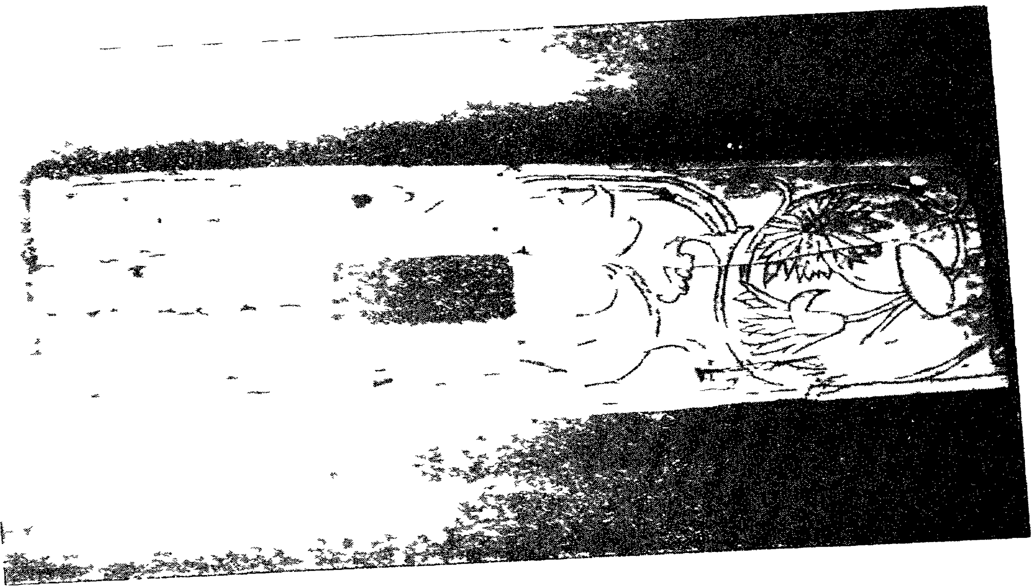
بطرف جنوب غرب معبد فوق الذکر معبد خانم پادشاه

قدیمه است این معبد استوانهٔ طلائی دارد که صد فت بلندی

آن است در افسانه ها میگویند که شام روز پانزدهم هر ماه

بالای استوانه هالهٔ روشنی در حشائی پیدا میشود و تلالوی آن

تاصبح دوام کرده در روشنی صبحگاهی از بین میرود



تکه عاج: که روی آن اشکال دااب و غیره نقش شده



۲ع ح روی آب ـ اری که ارده س سعه اس می آ د ه و اساده اسب

فصل هشتم

وضعیت تجارتی و سیاسی

استقال مال التجارهٔ هند به‌راه ابریشم- ترانزیت مواد چینی ورومائی - سرمه واسپ های کاپیسا بدربار چین - رومائی هاوخرید ادویه دردرهٔ کابل - رول سیاسی - دسان کاپیسا .

* * * * * *

«کاپیسای» قدیم باموقعیت مساعد جغرافیائی که روی معبر بزرگ تجارتی هند وبکتریان احراز کرده ومدخل بزرگترین دره های هندوکوه پنجشیر - غوربند - شتل - حاژاك درآن باز میشود از نقطهٔ نظر تجارت همیشه ودرهر عصر دارای اهمیت زیاد بود - قافله های هند - کاروان های آرا کوزی از طرف شرق وجنوب غرب ومال التجارهٔ بار دریای اکسوس وآسیای مرکزی از راه «بکتر» یا «بوـ هو ـ لو» یعنی بلخ و «هو» یعنی قندوز وسائر شهرهای باختر وتخارستان از طرف شمال درآن تمرکز و ردوبدل میشد همچنا ازجانب غرب ازاقطار امپراطوری رومن خصوص ازقسمت های آسیائی آن از میان

خاك پارتی قافله ها را « راه ابریشم » بهرات و بلخ واصل شده چیزی بطرف وادی« سردریا » وسرحدات چین میرفت وقسمتی بقصد هند از بلخ به جنوب هندو کوه فرود آمده از کاپیسا عبور مینمود .

بگرام با امتیاز مرکزیتیکه درعصر آخرین شاهان یونانی وکوشانی داشت مرکز سلیقه وخوش گذرانی وقت خود بود قراریکه حفریات پارسال به اثبات رسانید بهترین اشیای تجملی لطیف ترین ظروف شیشهٔ و چینی ـ قشنگ ترین صندوقچه های منبت عاجی وغیره وسایل حیاتی و تزئیناتی از یونان ـ بی زانس چین ـ وهند درآنجامی آمد وخرید ه میشد وعوض آن اشیای بومی ـ زیورات وطنی ـ پارچه های محلی ـ قماش های بافتگی اسب های سواری به ممالك مزبور میرفت نتیجهٔ کشفیات اطاق د ه حفرگاه نمره دوم بگرام بوضاحت نشان میدهد که در قرن یك ودوم (ق م) و پنج قرن اول مسیحی تجارت به پیمانهٔ زیاد یك طرف بین هند وکاپیسا و طرف دیگر بین آسیای غربی وکاپیسا معمول بود . درزمان « موریاها » اسباب ساخت

هند از قبیل صند و قچه های عاج قطی های چوبی منبت پایه های منبت تخت و چارپائی نگینه ـ جواهرات سنگ های تراشیده وصیقلی زیاد به کابل وکاپیسا فروخته میشد چنانچه صندوقچه های که پارسال کشف شد همه از « ماتورا » و سائر نقاط هند مرکزی به بگرام آمده است . تخم های شترمرغ که سر آن را گرد بریده و نگین ها بانچونه درآن نصب میکردند و بقسم چراغ استعمال میشد چیزی است که از افریقا و سواحل شرقی بحرالروم با تجار « بی زانتی » به بگرام آمده است . علاوه برین هزار ها ظروف شیشه ئی قشنگی که اکثر آن مورد استعمال دیگری غیر از تزئینات نداشت هم ذریعهٔ تجار مذکور وارد بگرام گردیده است .

بعد از فتوحات اسکندر تا نیمهٔ اول قرن اول مسیحی مدت تقریبا چهار صد سال یونانی ها در آسیا رفت و آمد داشتند درین عصر که در کاپیسا بعلاوه شهر اسکندریه قفقاز شهر دیگری هم معمور بود بدون گفتگو تجار یونانی دران آمد وشد داشت

در دورهٔ « کوشانی » چون سه امپراطوری بزرگ و مقتدر رومائی‌ها ـ کوشانی‌ها ـ هان ها ـ در اروپا وغرب آسیا و « آریانا » وچین حکمفرمائی داشت با امنیتی که ایشان درین قلمرو بزرگ قائم نموده و نمایندگان سیاسی که به دربار یکدیگر مبادله می نمودند طبعاً تجارت رونق زیادی گرفت چون چینائی ها برای فروش مال التجارهٔ خود مخصوصاً ابریشم به بازارهای لی زانس « رم شرقی » وشهرهای سواحل بحرالروم احتیاج داشتندورومائی های خوش گذران به مال التجاره وادویهٔ هندی وپارچه های چینی محتاج بودند برای تامین ترانزیت تجارتی نزد کوشانی ها نماینده ها میفرستادند چینائی ها به اسپ‌ها وسرمه وبعضی چیزهای دیگر « اریانا » احتیاج زیاد داشتند ملکهٔ چین برای استعمال شخصی خود وخواتین سراپردهٔ سلطنتی سالانه مقدار زیاد سرمه خریداری می نمود .رومائی ها به ادویه ومال التجارهٔ هندی ضرورت تامه داشتند و سالانه ۵۰ ملیون «سترس» که مبلغ معتنا بهی میشود درین راه صرف

میکردند طبیعی است که یك مقدار این پول در کاپسا ودرهٔ کابل به خرید اشیا وادویه صرف میشد .

بعد ازین تاریخ در دورهٔ هباطله که درایران ساسانی ها ودر هند گوپتاها سلطنت داشتند ودر دوره های بعد که مصادف به انتشار « نوکیو » یعنی ترك ها و مقتدر شدن برهمن ها است تازمانهٔ ظهور دین مقدس اسلام همیشه کاپیسا حایز فعالیت تجارتی بوده رول ایستگاهی خودرا در دهن دره های هندوکوه بازی کرده است .

سیاست

کاپیسا بین بکتریان وهند بواسطهٔ موقعیت بزرگ نظامی خود بمثابهٔ قلعهٔ بود که دروازه های دره های هندوکوه را محافظه میکرد اسکندر اهمیت موقعیت نظامی آن رادیده شهری دراینجا بنا کرد ودرتهیهٔ جهات خود بطرف بکتریان و هند درهر دو موقع اول تدارکات خودرا در اینجا می نمود موریاهای هندی که از وفات اسکندر ونزاع جنرال های او استفاده نموده افغانستان شرقی و جنوبی را

بخود ملحق کردند همیشه حکمرانی در کاپیسا داشتند وآخرین آنها «سوفا گازنس» نام داشت ودر اثر ورود انیتوکوش سوم وایوتیدم شاه باختر به درهٔ کابل از بین رفت .

اگرچه بعد از ۲۵۰ (ق م) مرکز سلطنت مستقل یونانی باختری شهر «بکتر» بود کاپیسا همیشه درموقع امنیت و محاربه بکنوع مرکزیت داشت زیرا تاپکزمانی که پایتخت دربکتریان بود بعضی شهزادگان یونانی که باخانوادهٔ شاهی باختری مثلاً «خانوادهٔ ایوتیدم» مخالفت داشتند بیشتر در کاپیسا مرکز میگرفتند وبعد از «هلیوکلس» چون اسکائی‌ها به‌باختر ریختند طبیعی خود کاپیسا مرکز سلطنت شاهان یونانی گردید .

قراریکه ازروی مسکوکات وبعضی شواهدتاریخی ظاهرشده معلوم میشود که کاپیسا از خود نشان وعلامهٔ مخصوصی هم داشته‌وآن‌عبارت از «سرفیل و کوه» بود که دراکثر مسکوکات آخرین شاهان یونانی بضرب رسیده است .

یونانی های جنوب هندوکوه کاپیسارا ملجاء وسنگرگاه خود قرار داده تازمان اضمحلال خود در اواسط قرن اول

مسیحی ازانجا باتنها جهات اسکائی و پهلوادسب و گرساں بودند

بعد از «هرمایوس» بادورهٔ کوشانی ها عصر عروج و تعالی کاپیسا شروع شد . «کجولا کدفیزس» و «ویما کدفیزس» «از انجا در «آریانا» حکمفرمائی داشتند چون نوبت به سلطان مقتدر کوشانی کنشکای کبیر رسید گرام باتحت بهاری رر گترین امپراطوری اسیا گردید درین وقت وابط سیاسی «آریانا» باخارج است به زمانه های دیگر خیلی وسعت یافت معاصر کوشانی ها درچین خانوادهٔ «هان» در ایران پارت ها ودر «اسیای غربی روما ئیها» حاکمیت داشت

علتی که چینائی ها ورومائی ها را خواهشمند دوستی کوشانی ها ساخته بود دوچیز بود یکی سیاسی و دیگری تجارتی از نقطهٔ نظر سیاست چون « هان های » چین و رومائی ها هردو دشمنی مشترك بانام پارت ها داشتند مایل بودند که ایشان را بدست کوشانی ها مضمحل سازند از پهلوی تجارت چون هردو طرف از ترانزیت اموال خود از امپراطوری کوشان ناگزیر بودند طبعا اظهار دوستی ومودت می نمودند به

این جهات روابط عادی سیاسی بین دربار نگرام و چین وامپراطوری روماقائم بود « کدفیزسی » اول موسس سلطنت کوشانی سفیری نزد « اگوست » فرستاد وامپراطور در مقام « سامس Samos » از نمایندهٔ اول کوشان استقبال نمود . بعد از او کنیشکای کبیر از طرف خود سفیر دیگری نزد « تراجان » فرستاد که به سال ۹۹ مسیحی به ایطالیا واصل گردید و به روما بحضور امپراطور بار یافت همین طور در بار کوشانی نگرام سفرا و نمایندگان بدربار « هان های » چین هم داشت واز طرف آنها یعنی ازجانب چینائی ها وروما ئی ها نمایندگان سیاسی در نگرام وپشاور پایتخت های بهاری وزمستانی کوشانی ها فرستاده میشد .

درزمان مماطله وجنگ هائی که ایشان باساسانی ها وکوشانی های هندی نموده اند هم کاملا رول سیاسی بازی کرده سپس چون « تیوکمو » باترك های عربی بر « اربانا » دست یافتند ودرصفحات شمال هندوکوه که درین وقت بیشتر بنام « فو ــ هو ــ لو» با تخارستان یاد میشد قند ز مرکز خانات

آنها شده بود در جنوب هندوکوه کاپیسا پایتخت شمرده میشد
واز پهلوی سیاست رول مهمی بازی میکرد زیرا « گندهارا »
(درهٔ کابل تاپشاور) لمپا کا « لغمان » حتی تا کنر بالا که
روسای بومی آنها از بین رفته بود تحت نفوذ شاه ترکی
کاپیسا آمده بودند . قرار شهادت « هیوان تسنگ » زوار چینی
موقع عبور او در ۶۳۲ « شاه کاپیسا » ارقبیلهٔ « کاشتریا »
یعنی نجبا وشخص رشید ودلاوری بود واز اقتدار او ممالك
مجاور بجان میلرزید و به ده درهٔ مختلف حکمفرمائی داشت »
« رونه گروسهٔ » فرانسوی درین مورد مینویسد که مانند
امیر کابل درقرن ۱۷ ، چون شاه کاپیسا راههای تجارتی
اسیارا در تصرف داشت سلاطین مقتدر ارزومند دوستی او بودند
و قراریکه تاریخ تسنگ Tsing خانوادهٔ شاهی چین مینویسد
حتی در قرن ۷ مسیحی هم شاه چین به استقرار روابط دربار کابیسا
ذیعلاقه برد. بهرحال چون سیادت سیاسی یك منطقه بیشتر منوط
به موقعیت جغرافیائی است کاپیسا در ادوار قبل الاسلام
بامر کزیتی که داشت رول مهمی درین زمینه بازی نموده است

فصل نهم

سلسلهٔ کاوش وحفریات ونتائج آن

حفریات در بازار جدید شهرشاهی یا شهر کوشانی - قصر شهر جدید شاهی - ظروف سیشه‌ئی - ظروف مفرغ - اسیای‌عاجی و استخوانی معبد پوزه سراك

* * * * * *

جلگهٔ کاپیسا یکی بواسطهٔ قرابتش به کابل دوم بعلت اینکه روی معبر بزرگ صفحات شمال افغانستان افتاده خارجی هائیکه از قدیمترین زمانه ها به این مملکت آمده اندآن رادیده اند .

از جملهٔ اروپائی‌ها آنکه بگرام رابفرصت دیده و باخاطر ارام درحفر استوپه ها و جستجوی مسکوکات اقدام نموده « مسن » انگلیس است که در ۱۸۸۳ و بعد در اثر حمایت اعلیحضرت امیر دوست محمد خان وارد کابل شده از کابل ذریعهٔ بومی‌ها بزرگترین استوپهٔ جنوب شرق کوه پهلوان را حفر نموده و بعد خود شخصاً بـه بگرام رفته پانزده هزار

مسکوکات شاهان یونانی ــ کوشانی را از نزد بومی ها جمع وباخــود برده است .

بعد از ۱۹۲۲ که امتیاز حفریات بفرانسه ها داده شد موسیو فوشه رئیس هیئت اعزامی درضمن تعین خط سیر زوار چینی « هیوان تسنگ » درافغانستان دربگرام واطراف آن هم مطالعاتی بعمل آورده راجع به موقعیت چند جای قدیم نظریات مفیدی پیش کرد چنانچه بگرام راپایتخت شاهان یونانی کابل زمین « و برج عبدالله » راشهر کوچك شاهی‌عصر یونانی خواند ــ موسیو « برتو » یك نفر دیگر از اعضای حفریات فرانسه در ۱۹۲۵ کاوش های در شهر (جــدید شاهی) وحفریاتی بطرف شرق بگرام دردامنهٔ غربی کوه پهلوان نمود .

بعد از ۱۹۲۵ تقریباً ده ســال بگرام بحال خــود ماند ودست نخورد فرانسه ها هم درین بین بــه نقاط دیگر مثل بامیان شهر غلغله ــ تپهٔ مرنجان ــ کوتل خیرخانه ــ فندقستان غــوربند ــ شیوکی ــ سیستان و غیره نقــاط مصروف شده دربگرام تا ۱۹۳۶ حفریاتی نشد .

حفریات درباز ار شهر جدید شاهی یاشهر کوشانی

قرار پلان جدید مرتبهٔ ۱۹۳۵ هیئت حفریات فرانسه مجددا
به بگرام توجه نموده موسیو « گرل » « و مونیه » در اوائل
۱۹۳۶ عملیات حفاری را بانقشهٔ وسیع در خرابه های
« شهر جدید شاهی » شروع نموده حین کاوش شمالاً و جنوباً
کناره های گودالی را تعقیب نمودند که روی خرابه های
شهر عرضاً افتاده است . چون حفریات ادامه یافت معلوم
شد که ازحسن اتفاقات ایشان به قسمت بازار شهر مصادف
شده اند . خلاصه در ۱۹۳۶ رستهٔ دکان های قسمت غربی
ودر بهار ۱۹۳۷ رستهٔ سمت شرقی را خالی نموده دامنهٔ
معلومات را درموضوع طرز زندگانی ، اثاث البیت ـ ظروف
خانگی ـ طرز وساختمان دکان ودیگر زمینه های حیات عادی
طبقهٔ عوام عصر کوشانی خیلی انبساط دارند . در هر کدام
ازین دکان ها که خالی میشد از مسکوکات سلسلهٔ سلاطین
کوشانی « کنیشکا » ـ « هوویشکا » و « اسودوا » حتما
دوسه چهاردانه پیدا میشد .

ظروف سفالی مخصوص رفع احتیاجات خانگی که به تعداد زیاد از اینجا کشف شد تزئیناتی دارد بر جسته که بامهرو تابه بعمل آمده وموسیو هاکن تاریخ آنها را به اوایل عصر استقرار کوشانی ها درگرام یعنی به‌قرن اول و دوم مسیحی نسبت میدهد. چون تفصیلات مزید اشیای مذکورخارج‌ازموضوع محدود این فصل است بدون اینکه داخل جزئیات‌شویم مختصراً میگذاریم: ـ ظروف خانگی اوائل استقرار کوشانی درجنوب هندوکو عموماً سفالی و اشکال عمدهٔ آنها قرار آتی است : ــ

(۱) گیلاس های آب خوری پایه‌دار بلند که شبیهٔ گیلاسهای پایه دار شیشئی امروزی میبا شد .

(۲) بوتل یایك نوع تنگ های(۱) بی دسته یادسته داری که دران عموماً حبوبات را میگذا شتند .

(۳) یکنوع دیگ های گلی که بیشتر به خمره های امروزی شباهت دارد .

---

(۱) تنگ یك قسم طرف گلی سکم بزرگ است و به دو طرف خود دستهای کوچك دارد .

(٤) قیف سفالی که عیناً بشکل قیف شیشئی یا فلزی امروزی میباشد و تاریخچهٔ ایجاد قیف را عجالتاً به عصر کوشان میرساند.

(٥) دستهٔ هونگ سفالی برای میده کردن که به دوطرف جدار اطراف آن شکـل « سوا ستیکا » یعنی صلیب گـوشه خمیده در دوجا کنده شده است.

(٦) چراغ های گلی که تاامروز فرق نکرده وهنوز هم درخانه‌های کابل موجود است و بنام « چراغ دستی » یادمیشود.

(٧) اشکال فیل واسپ که یحتملاً جزوظروف بوده وپای و دستهٔ آن را تشکیل میداده.

علاوه براشیای فوق بعضی چیزهای فلزی مثل تیغ‌های چاقو کارد، سرپیکان شانهٔ استخوانی و غیره نیز پیدا شده است.

دکان های بازار شهر کوشانی عموماً دو حصه داشته یکی « پس دکانی » که دران دکان داران مثل امروز مال خودرا ذخیره میکردند و دیگر خود دکان که دران اشیا را کم لم کشیده بمعرض فروش میگذاشتند و در بعض جاها به این دو قسمت یك حصهٔ کم بردیگر هم علاوه مشد. دکان دار ها

تماماً دکان های خود را با گل سفید معدنی رنگ میکردند

قصر شهر جدید شاهی

تقریباً در وسط محوطهٔ بزرگ حصار شهر جدید شاهی نگرام برجستگی بود که پارسال دست نخورده بود موسیو هاکن در شروع عملیات پارسال سرپرستی حفریات انجا را به « مدام هاکن » سپرده وبعد از ادامهٔ کار (۹) اطاق بزرگ یکی بعد دیگری خالی کرده شد ولی طوریکه انتظار میرفت ازین (۹) اوطاق چیزی مهمی بدست نیامد حینیکه کار تخلیهٔ اطاق دهم شروع شد وضعیت کاملاً تغیر نموده صاحب قصر که حتماً شخص با نفوذ و مقتدری بوده با بدش بینی که در مورد کدام حادثه و تهاجمی داشته به آرامی خاطر آنچه در اطاق های مختلف قصر داشت همه را در این اطاق بزرگ جمع ودروازهٔ آن را قفل نموده بود اشیائی که از ینجا بدست آمده با آنهائیکه فوقاً متذکر شدیم واز گوشهٔ غربی شهر کشف گردیده است فرق کلی دارد . این اشیا تماما تزئیناتی

و تجملی وا کثراً از هند وسواحل بحر الروم به بگرام وارد شده است . تعداد این اشیا خیلی زیاد اهمیت اکتشاف آن ازین بیشتر است وحتماً درین زمینه کتاب مفصلی از طرف فرانسه‌ها تحریر خواهدشد(۱) عجالتاً برای اینکه نظریه راجع به آنها داده باشیم از مقالهٔ موسیو هاکن که در سالنامهٔ امسال شایع شده جسته جسته بعضی چیز ها را اتخاذ میکنیم.

اطاق دهم این محل نسبت به سایر اطاق‌ها وسیع‌تر ودورا دور آن به‌مواظبت دیوار شده بود اشیای مکشوفه از روی مواد شیشه‌ئی-چینی- سنگی«رخام»عاجی-استخوانی- مفرغی- چوبی است وباترتیبی گذاشته شده بود که خیلی انسان را بحیرت می‌انداز د یعنی تمام اشیائی که‌خواص یونانیت وغربی داشت به مناصفهٔ شمالی وچیزها ئیکه متعلق قریحه هندی بود به طرف جنوب آن مرتب قرار یافته بود .

---

(۱) کتاب مذکور بنام کتلاک آثار بگرام از طرف پروفیسر هاکن رئیس هیئت حفریات فرانسه نوشته شده و درین روز ها زیر طبع است و سامل سه قسمت میباشد : مقدمه ـ مفصل اشیای مکشوفه ـ نتیجه

ظروف شیشه‌ئی

تعداد ظروف شیشه‌ئی که درین اطاق گذاشته شده بود ازهزار هم تجاوز میکرد وعبارت بود از گیلاس های ساده ـ رنگه ـ منقوش ـ بشقاب ها ، ماهی های شیشئی وغیره . گیلاس های مذکور خواص کارخانه های شیشه سازی سواحل شام‌را ارائه میکنند «ازقرن اول تااوایل قرن چهار مسیحی». بعضی گیلاس‌های منقوش باوجود مرور زمانهٔ طولانی تزئینات ونقوش رنگهٔ خودرا از دست نداده وموضوع بعضی از تصاویر مذکور قرارانی است :ـ

روی یك جام بزرگ شیشئی دو مرد برای دو زن میوه می‌آرد ودرخت های خرما هم به اطراف دیده میشود. دریك پارچهٔ ظرف کوچك شیشه‌ئی دیگر صحنهٔ مقابلهٔ دونفر پهلوان عصر رومن که آن را « گالید یاتور » میگفتند معلوم میشود . دریك پارچه دیگر صحنهٔ مقابلهٔ سوار و پیاده ترسیم شده درصفحهٔ خارجی یك ظرف دیگر مجسمه «بوزیدون Poseidon » « رب النوع ابحار » نصب است وبامقایسهٔ که‌شده باتصویر این

رب النوع که روی یك قاب ساخت « کورن » کنار رون « مورل » شباهت دارد

ظروف مفرغ :

در میان ظروف مفرغ که تعداد آن تقریباً به ٥۰ میرسد سنگ ترازو یکنوع ظرفی که بشکل شاخ است و آن را (ریتون) گویند . قاب های چقور کاسه ها وغیره اشیا بدست آمده ومهمترین آن یکنوع سپری است که از دو قطعه مفرغ تشکیل شده است که روی هم قرار میگرفت در صفحهٔ قطعهٔ فوقانی صورت «مدور Méduse » برای ترسانیدن دشمن ترسیم شده دورا دور صورت مرکزی اشکال ماهی ها معلوم میشود که دم وشهپر های انها متحرك است و به هر کدام آن زنگوله اویزان بود که جنگجو باشور دادن سپر یك آواز مهیبی تولید میکرد و دیگر شهپر های ماهی ها را به حرکت می آورد . روی صفحهٔ خارجی سپر ورقهٔ ضخیم شیشه داشت که در آفتاب میدرخشید و اشکال فوق الذکر از پشت آن معلوم میشد .

اشیای عاجی و استخوانی :

در قسمت جنوب اطاق مذکور به استثنای چند ظرف شیشه ئی باقی تمام صند وقچه ها ئی پیدا شده که مخصوص نهادن جواهرات بود . این صندقچه‌ها از صفحات نازك چوب ساخته شده و روی آن قطعات منبت عاج واستخوان نصب نموده بودند این اشیا چیز های بی سابقه ایست که از هند مرکزی یا (ماتورا Mathura) به اینجا آورده شده یا گفته میاید که این اشیا با وجودیکه ساخت هند است درخود هندوستان بواسطهٔ حرارت زیاد ازان اثری نمانده بامطالعات درجزئیات تصاویر آن معلوم میشود که نفوذ صنعتی بین النهرین حتی بعضی الهام صنعت قدیم « سومر Sumer » با جزئیات تزئیناتی صاف هندی ضم شده است موسیو هاکن میگوید اشکال بعضی زن ها که با بدن های چاق وصورت های گوشتی منبت شده اند باسبك کار مجسمه های مکتب « ماتورا » عصر کوشان (قرن اول و دوم عهد مسیحی) شباهت دارد بزرگترین مظهر قابلیت صنعت عاج درقسمت های معلوم میشود

که موضوع نمایش آن زن هائی است که مصروف آرایش خود میباشند . بدن ها بکمال لطافت تجسم یافته . و ضعیت بیقید و آزاد آنها در زیبائی خطوط بدن افزوده است بانظریهٔ موسیو هاکن تمام زیبائی صنعت قرن ۳ « گیپتا » در نمایش صحنه های فوق گنجانیده شده است . بعلاوه اشیای مختلف فوق که در اینجامختصراً به آنها اشاره شد بعضی گلدان هاوظروف سنگ رخام هم بدست آمده وعدتاً نظیر آنها از خزانه های شهر « بومبه ئی » ایطالیا که در ۷۹ مسیحی در اثر آتشفشانی « کوه وزوو » خراب شده نیز کشف گردیده است . (۱)

معبد دوزهٔ سنترك

دورادور کوه پهلوان که به در کیلومتری شرق خرابه های شهر حد بد شاهی بگرام واقع است یك عده معابد و بناهای مذهبی در دوره های کوه معمور بود چنانچه ازان

(۱) تصویر ۴۳ و متن مضمون صفحه ۶۲ کتاب « بومبه ئی » تالیف موسیو د لا کورت ملاحظه شود .

جمله یکی خرابه های است که بالای پوزهٔ شترك فعلی به سه کیلو متری برج عبد الله افتاده و پار سال بهار حفریات آن را تحت نگرانی موسیوهاکن « موسیومونیه » شروع نموده ودرخزان سال مذکور خاتمه داد. چون این بنای مذهبی در مرورزمان چند مرتبه مرمت کاری شده وسعت یافته پلان اولیهٔ قدیمهٔ آن مغشوش گردیده قدیمی ترین قسمت آن محوطه مربعی بود که دروسط خود استوپهٔ بزرگی داشت. این حویلی از طرف شرق مربوط بیك حیاط دیگر بود هکذا بجانب جنوب وجنوب غرب هم ملحقات داشت. از روی یك اوزار ویك صحنهٔ نیم کاره موسیو هاکن نتیجه گرفته میگوید که صنعتگران درخود این محل مجسمه ها و دیگر آثار خود را می تراشیدند قرار نظریه موسیوها کن در میان آثار قدیمهٔ مکشوفهٔ اینجا چند پارچه خیلی مهم است منجمله صحنهٔ بزرگی که هنوز دردیوار درجای خود نصب بود یك عده راهبین ومریدان آنهارا درحال تمجید و احترام بودا نشان میدهد امکان دارد که راهبین عبارت ازسه برادر

(کاسیا یا Kasyapa) وسه نفر مریدان ایشان بوده باشد . روی این صحنه یك جوره اعانه دهندگانی هم معلوم میشود که مرد آن به نمونهٔ عصر کوشانی لباس پوشیده است موسیو ها کن بامقایسهٔ یك صحنهٔ دیگر (که بودلس اتو امیتریا) را چهار زانو تحت کیانی نشان میدهد با آثار چینی عصر « وی Wei » (حوالی قرن ۵ ب م) نتیجه گرفته مینویسد که صنعت بودائی چین درعصر مذکور خیلی ها تحت نفوذ موضوع های مذهبی صنعت « گریك و بودیك » آمده است . تا گفته نماند که بعضی مجسمه ها مخصوصاً » هیکل چهار شانهٔ بودا « ویپان کارا » ودستهای بزرگ آن تنزلی درروبه صنعت « گریك و بودیك » نشان میدهد .

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۳	بفایای	بقایای
۱۹	۱٦	« شا ـ لو »	« شا ـ لو ـ کیا »
۳۲	۱۲	مربد	مرید
۳٦	۱	باد	به باد
۳٦	۸	بر سر	به سر
٤۳	٥	Piluoara	Pilusara
٤۲	۱	اذ دحام	ازدحام
٤۳	۸	Singksen	Siang-kien
٤٦	٦	و	با
٤۹	٥	بکی	یکی
٥۳	۱٤	ویسن	ولسن
٥۸	۸	« سوبها گاسه تانا »	« سوبها گاسمنا »
۷۱	۱۱	بود سیزم	بودیزم
۷۲	۱٦	۲٤	٤
۸۸	۱	را	از
۹۰	۸	لی زانس	بی زانس
۱۰٦	۹	نشد	شد